

بدوی بودن کار اکونومیست‌ها و تشکیلات انقلابیون

ادعاهای **رابوچیه دلو** - که بررسی کردیم - مبنی بر اینکه مبارزه اقتصادی قابل استفاده‌ترین وسیله آژیتاسیون سیاسی است، و اینکه وظیفه فعلی ما خصلت سیاسی بخشیدن به خود مبارزه اقتصادی است و غیره، نشانگر یک دید محدود، نه تنها در حوزه سیاست، بلکه در رابطه با وظایف تشکیلاتی ما است. "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" ابدأ نیازی به یک سازمان متمرکز برای سراسر روسیه ندارد، و از اینرو این مبارزه هرگز نمی‌تواند ضرورت ایجاد سازمانی را بوجود آورد که همه جلوه‌های اپوزیسیون سیاسی، اعتراض و خشم آنها را جمع کند و بصورت یک صف حمله عمومی درآورد؛ سازمانی که از انقلابیون حرفه‌ای تشکیل شده و توسط رهبران سیاسی واقعی همه مردم رهبری می‌شود. معقول هم هست. خصلت هر تشکیلات بطور طبیعی و ناگزیر توسط مضمون فعالیتش تعیین می‌شود. در نتیجه، **رابوچیه دلو** از طریق ادعاهایی که فوقاً مورد بررسی قرارگرفتند، نه تنها بر محدودسازی فعالیت سیاسی بلکه بر محدودسازی کار تشکیلاتی نیز تقدس و مقبولیت قانونی می‌بخشد. در این مورد نیز مثل همیشه، خود نشریه **رابوچیه دلو** بمتابه یک ارگانی ظاهر می‌شود که آگاهیش تسلیم خودانگیختگی می‌شود. حال آنکه گرنش در برابر آن شکل‌های سازمانی که بطورخودانگیخته پامی‌گیرند، عدم درک محدودیت کار تشکیلاتی ما و بدوی بودن آن، و استفاده از روش‌های "خرده‌کاری" در مهمترین حوزه‌ها، و فقدان آگاهی به همه اینها، بنظر من، یک بیماری واقعی است که جنبش ما از آن رنج می‌برد. البته این بیماری نیست که نشانه زوال باشد، بلکه بیماری است که البته بدنبال رشد می‌آید. اما در شرایط حاضر که موج خشم خودانگیخته، مثل همیشه، می‌رود تا ما رهبران و سازمان‌دهندگان جنبش را کنار بزنند، وقت آن است که مبارزه بی‌وقفه‌ای علیه هرگونه دفاع از عقب‌ماندگی، و مقبولیت بخشیدن به محدودیت موجود در این عرصه صورت بگیرد. بخصوص ضروری است که در نزد همه فعالین عرصه عملی، یا کسانی که آماده قبول مسئولیت می‌شوند، نارضایتی از **آماتوریسیم** رایج بین ما تحریک شود و عزم راسخی برای خلاصی از آن بوجود آید.

الف- منظور از بدوی بودن چیست؟

خواهیم کوشید پاسخ به این پرسش را از طریق تشریح مختصری از فعالیت یک محفل مطالعاتی معمولی سوسیال دموکراتیکی، در فاصله سالهای ۱۸۹۴-۱۹۰۱ بدهیم. اشاره کردیم که کلیت دانشجویان جوان، در آن مقطع زمانی جذب مارکسیسم شده بودند. البته این دانشجویان صرفاً - یا حتی نه خیلی زیاد - به مارکسیسم بمتابه یک تئوری علاقمند نبودند، بلکه به آن علاقه نشان می‌دادند چون پاسخی برای پرسش «چه باید کرد؟» داشت؛ آنهم بمتابه یک فراخوان به نبرد علیه دشمن. این سربازان جدید، در حالی راهی نبرد شدند که بطرز شگفت‌آوری به تجهیزات و آموزش بدوی مسلح بودند. در غالب موارد، آنها تقریباً فاقد تجهیزات و مطلقاً فاقد آموزش بودند. آنها همچون دهقانانی که صرفاً به چماق مسلح بودند راهی نبرد شدند. یک محفل دانشجویی، بدون داشتن هرگونه رابطه با اعضای سابقه‌دار جنبش، و بدون داشتن هرگونه رابطه با محافل دانشجویی در سایر نقاط، یا حتی در سایر قسمتهای همان شهر (و یا سایر

موسسات آموزشی)، و بدون هرگونه تشکیلات برای بخش‌های مختلف فعالیت انقلابی، و بدون داشتن هرگونه نقشه عملی زمان‌بندی شده، به کار اقدام می‌نمود. محفل بتدریج بر دامنه پروپاگاندا و آژیتاسیون خود می‌افزود؛ و از طریق فعالیت‌هایش طرفداری بخش‌های نسبتاً بزرگی از کارگران و بویژه بخشی از اقشار تحصیل کرده را که برایش پول جمع می‌کردند، به خود جلب می‌کرد و "کمیته" از بین‌شان گروه‌های جدیدی از جوانان را به عضویت می‌گرفت. بمرور، قدرت جاذبه کمیته (یا اتحادیه مبارزه) رشد می‌کرد، دامنه فعالیت آن گسترده‌تر می‌شد، و کمیته این فعالیت را کاملاً بطور خودانگیخته گسترش می‌داد؛ همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش در محافل دانشجویی جمع می‌شدند و راجع به «کجا باید رفت؟» بحث می‌کردند، همان‌هایی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و آنرا حفظ نموده و اعلامیه منتشر می‌کردند، حالا با سایر گروه‌های انقلابیون ارتباط برقرار می‌کنند، مطالب سیاسی تهیه می‌کنند، دست به کار نشر روزنامه محلی می‌شوند، شروع به حرف‌زدن در باره سازمان دادن تظاهرات می‌کنند و نهایتاً به جنگ علنی روی می‌آورند (که به اقتضای شرایط ممکن است به شکل انتشار نخستین اعلامیه آژیتاسیونی یا اولین شماره روزنامه و یا سازماندهی نخستین تظاهرات باشد). معمولاً اینگونه ابتکارات عملی با شکست کامل و فوری خاتمه می‌یافت. کامل و فوری چونکه این نبرد علنی ماحصل یک نقشه نظام‌مند و دقیقاً فکر شده و بتدریج تدارک دیده شده برای یک مبارزه طولانی و سخت نبود، بلکه صرفاً نتیجه رشد خودانگیخته سبک کار محافل سنتی مطالعاتی بود؛ زیرا بالطبع پلیس تقریباً در اکثر موارد رهبران اصلی جنبش محلی را از دوره دانشجویی، یعنی از همان زمان که برای خود "شهرتی پیدا کرده بودند" می‌شناخت و صرفاً منتظر لحظه کاملاً مناسب بود تا دستگیرشان کند. و برای آنکه پرونده جرم محسوسی فراهم کند، عمداً به محفل مطالعاتی وقت کافی را می‌داد تا به اندازه کافی کارشان را توسعه بخشند و همیشه چند نفری را نیز که شناسایی شده بودند برای "پرورش نوع"، آزاد باقی می‌گذاشتند " (تا آنجایی که من می‌دانم این یک اصطلاح تکنیکی است که هم توسط مردم و هم ژاندارمها استفاده می‌شود). چنین جنگی را شاید بتوان با جنگ توده‌های دهقان که به چماق مسلح‌اند و علیه ارتش مدرن می‌جنگند، مقایسه کرد. و فقط می‌توان از جان‌سختی جنبش متعجب شد که علی‌رغم فقدان کامل آموزش در بین رزمندگان، چگونه وسعت پیدا کرد، رشد نمود و پیروزی‌هایی به دست آورد. از نقطه نظر تاریخی، حقیقت این است که بدوی بودن تجهیزات در ابتدای کار نه تنها ناگزیر بود، بلکه بمثابه یکی از شروط جلب مبارزان بیشتر، حتی مقبول می‌نمود، اما بمحض اینکه عملیات جدی جنگی آغاز شد (در واقع با اعتصابات تابستان ۱۸۹۶ شروع شدند) نواقص تشکیلات مبارز ما، خودشان را بدرجات بیشتری نشان دادند. حکومت که در آغاز کار گیج شده بود و مرتب مرتکب خطاهایی می‌شد (مثل، پیامی که رو به جامعه داد و در آن به توضیح تبه‌کاریهای سوسیالیست‌ها پرداخت، و یا تبعید کارگران از پایتخت به مراکز صنعتی استان‌ها)، خیلی زود خود را با شرایط نوین مبارزه سازگار نمود و توانست دسته‌های اخلاص‌گر (آژان پروواکاتور)، جاسوس و ژاندارم خود را که بطور کامل مجهز بودند، مستقر کند. افزایش یورش‌ها، تعداد بیشتر از مردم [فعالین] را زیر ضرب گرفت و محافل مطالعاتی محلی را چنان پاک‌سازی کرد که توده کارگر به معنی دقیق کلمه، کلیه رهبران را از دست داد، و جنبش بطورشگفت‌آوری خصلت پراکنده بخود گرفت، و تداوم و انسجام در کار، بمراتب ناممکن‌تر شد. پراکندگی وحشتناک در بین فعالین محلی، موقتی بودن عضویت‌ها در محافل مطالعاتی، فقدان آموزش، کج‌نظری در نگاه به مسائل تئوریک، سیاسی و سازمانی، نتایج اجتناب‌ناپذیر شرایط مشروحه فوق بودند. کار به جایی رسید که کارگران در پاره‌ای نقاط، به علت فقدان مقاومت و ناتوانی در تدام پنهان کاری، شروع به از دست دادن اعتمادشان به روشنفکران کردند و از آنها دوری گزیدند؛ به نظر آنان، روشنفکران، زیادی بی‌احتیاط بودند و باعث یورش پلیس می‌شدند!

^۱ corpus delicti منظور خودشان را تکثیر کنند. محافل مشابه خودشان (بزیاند) بسازند.

هر کس که آشنایی اندکی با جنبش دارد واقف است که کلیهٔ سوسیال دموکرات‌های اندیشمند عاقبت شروع به آن کردند که روش‌های آماتوری را بمثابه یک بیماری در نظر بگیرند. و برای آنکه خوانندهٔ ناآشنا با جنبش گمان نبرد که ما در حال "ابداع" یک مرحلهٔ مخصوص یا یک بیماری ویژه برای جنبش هستیم، باردیگر او را به گواهی که فوقا نقل کردیم، ارجاع می‌دهیم. اطمینان داریم که بابت طولانی بودن پاراگراف ما را خواهید بخشید:

ب-اف در رابوچیہ دلو، شمارهٔ ۶ می‌نویسد: "اینکه انتقال تدریجی به فعالیت عملی وسیع‌تر، به دورهٔ انتقال عمومی، یعنی دوره‌ای که جنبش کارگری روسیه در حال تجربهٔ آن است، مستقیماً وابسته است، یک خصیصهٔ مشخصه محسوب شود... اما خصیصهٔ دیگری هم وجود دارد که در مکانیسم عمومی انقلاب کارگری روسیه چندان هم کمتر جالب نیست. ارجاع ما به کمبود عمومی نیروهای انقلابی، متناسب با فعالیت است [تاکیدات از ماست-لنین] که نه تنها در پترزبورگ بلکه در سراسر روسیه نیز احساس می‌شود. با احیاء عمومی جنبش طبقه کارگر، با تکامل عمومی توده‌های کارگر، با رشد روزافزون اعتصابات، با ازدیاد مبارزهٔ علنی توده‌ای کارگران، و با تشدید پیگرد حکومتی، دستگیری‌ها، اخراج، و تبعید، این کمبود نیروهای انقلابی بسیار ورزیده بیشتر و بیشتر مشهود می‌شود، و بدون تردید، در عمق و خصلت عمومی جنبش بی‌تأثیر نخواهد بود. بسیاری از اعتصابات بدون تأثیر مستقیم و قدرتمند سازمانهای انقلابی بوقوع می‌پیوندند... کمبود اعلامیه‌های تهییج کننده و مطبوعات غیرقانونی محسوس است... محافل مطالعاتی کارگری بدون آژیتاتور هستند... بعلاوه، یک کمبود دائمی بودجه حس می‌شود. و خلاصه اینکه رشد جنبش کارگری در حال پیشی گرفتن از رشد و تکامل سازمانهای انقلابی است. قدرت عددی انقلابیون فعال خیلی کمتر از آن است که بتوانند نفوذ بر کل تودهٔ کارگران ناراضی را در دستان خود متمرکز کنند، و یا به این ناراضی‌های حتی سایه‌ای از انسجام و سازماندهی بدهند... محفلهای مطالعاتی جدا از هم، انقلابیون جدا، متفرق و غیرمشکل، معترف یک سازمان واحد، قوی و منضبط که اجزایش متناسب باهم تکامل یافته باشند، نیست...". سپس نویسنده می‌پذیرد که سازماندهی فوری محافل جدید - بجای محافلی که از هم پاشیده می‌شوند - صرفاً شادابی جنبش را اثبات می‌کند... ولی هنوز وجود تعداد کافی از کارگران انقلابی با تدراک کافی را اثبات نمی‌کند، و نهایتاً نویسنده نتیجه می‌گیرد: "فقدان آموزش عملی بین انقلابیون پترزبورگ، در نتایج کارشان قابل مشاهده است. ارزیابی‌های اخیر، بویژه ارزیابی گروه "خودرهای" و گروه "کار علیه سرمایه" به وضوح نشان داد که آژیتاتور جوانی که از شرایط طبقه کارگر، و نتیجتاً شرایطی که تحت آن آژیتاسیون باید در یک کارخانه معین به پیش برده شود، دانش کاملی ندارد، و به اصول پنهان کاری بی‌توجه است، و صرفاً نظریات کلی سوسیال دموکراسی را می‌فهمد [تازه اگر بفهمد]، فقط می‌تواند ۴، ۵ یا ۶ ماه به کارش ادامه دهد. سپس دستگیری‌ها فرامی‌رسد که غالباً به ازهم پاشی کل تشکیلات یا در هر صورت، به تارومار شدن بخشی از آن منتهی می‌شود. بنابراین سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا گروهی که موجودیتش از چند ماه بیشتر نیست می‌تواند فعالیت موفقیت‌آمیزی را به پیش ببرد؟... بدیهی است که نواقص سازمانهای موجود نمی‌توانند تماماً به حساب دورهٔ انتقالی گذاشته شوند... بدیهی است که ترکیب کمی و بویژه کیفی سازمانهای فعال، عوامل کم‌اهمیتی نیستند، و نخستین وظیفهٔ سوسیال دموکرات‌های ما ... باید عبارت باشد از ترکیب موثر سازمان‌ها و سختگیری در عضوگیری."

ب- بدوی بودن و اکنومیسم

ما اکنون باید به بررسی مسئله‌ای بپردازیم که بی‌تردید به ذهن هر خواننده‌ای خطور کرده‌است. آیا می‌توان میان بدوی بودن - بمثابه دردهای دوره رشد که بر کلیت جنبش تأثیر می‌گذارند - و اکنومیسم - که یکی از جریان‌ات

سوسیال دموکراسی روسیه است - ارتباطی یافت؟ پاسخ ما مثبت است. فقدان آموزش عملی، و ناتوانی در انجام کار تشکیلاتی، مطمئناً صفت مشترکی در نزد همه ماست؛ از جمله کسانی که از همان اول، بی هیچ تردیدی، روی مارکسیسم انقلابی پای می‌فشرده‌اند. البته اگر مسئله فقط فقدان آموزش عملی بود، کسی نمی‌توانست کارگران فعال را سرزنش کند. اما واژه "بدوی بودن" دربرگیرنده چیزی بیش از فقدان آموزش است؛ و در مجموع بر محدود بودن دامنه فعالیت انقلابی دلالت دارد، و نشانگر ناتوانی در درک این مسئله است که یک سازمان خوب، متشکل از انقلابیون، نمی‌تواند بر زمینه چنین فعالیت محدودی بنا شده باشد، و نهایتاً - و این مهمترین چیز است - تلاش برای توجیه این محدودیت و ارتقای آن به یک «تئوری» ویژه، یعنی گرنش در برابر خودانگیختگی، حتی در رابطه با این مسئله. وقتی این تلاش‌ها آشکار شدند، معلوم گردید که بدوی بودن با اکونومیسم مرتبط است و ما نمی‌توانیم خود را از سر محدودیت فعالیت تشکیلاتی مان خلاص کنیم مگر اینکه خود را گلاً از شر اکونومیسم (یعنی درک محدود از تئوری مارکسیستی و همچنین از نقش سوسیال دموکراسی و وظایف آن) رها نماییم. این کوششها خود را در دو جهت نشان دادند. عده‌ای شروع به گفتن این نکته کردند که خود توده‌های کارگر هنوز آن وظایف سیاسی و مبارزاتی گسترده‌ای را که انقلابیون سعی می‌کنند به آنها "تحمیل" نمایند، مطرح نکرده‌اند؛ و آنها باید برای فوری‌ترین خواسته‌های سیاسی مبارزه کنند و "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" را بکارگیرند.^۲ (و طبیعتاً در رابطه با این مبارزه که برای جنبش توده‌های "دست‌یافتنی" است، باید یک سازمان "دست‌یافتنی" برای جوانان آموزش ندیده وجود داشته باشد). عده دیگر، بدور از هر گونه تئوری "تدریج کاری"^۳، گفتند که "تحقق یک انقلاب سیاسی" ممکن و ضروری است، اما برای این کار هیچ نیازی به یک سازمان قدرتمند، متشکل از انقلابیون، بمنظور آماده‌سازی پرولتاریا برای یک مبارزه ثابت‌قدم و سرسخت نیست. آنچه باید انجام دهیم، بدست‌گرفتن همان دوست قدیمی مان، چماق "دست‌یافتنی" است؛ اگر استعاره را کنار بگذاریم، معنی آن این می‌شود که ما باید یک اعتصاب عمومی سازمان بدهیم،^۴ یا اینکه باید روند "بی‌روح" جنبش طبقه کارگر را توسط "ترور تهییج‌کننده" بیدار کنیم.^۵ هر دوی این گرایش‌ها، یعنی اپورتونیست‌ها و "انقلابیون"، در برابر این آماتوریزم رایج گرنش می‌کنند؛ و هیچ کدامشان باوری به اینکه می‌شود آنها را از سر راه برداشت ندارند، و نمی‌فهمند که وظیفه عملی ابتدایی و ضروری ما تاسیس یک سازمان انقلابی است که توانایی آنها دارند که به مبارزه سیاسی، انرژی، ثبات، و ادامه کاری ببخشند.

ما، سخنان ب-اف را نقل کرده‌ایم: "رشد جنبش طبقه کارگر بر رشد و تکامل سازمان‌های انقلابی پیشی گرفته است". این تذکر ارزشمند از یک ناظر نزدیک (اظهار نظر روزنامه رابوچیه دلو درباره مقاله ب.و) برایمان ارزش دوگانه دارد. این نشان می‌دهد که نظر ما مبنی بر اینکه علت اصلی بحران فعلی سوسیال دموکراسی در روسیه، عقب‌ماندن رهبران ("ایدئولوگها"، انقلابیون و سوسیال دموکرات‌ها) از طغیان خودانگیخته توده‌ها است، درست بود. این نشان می‌دهد که همه استدلال‌های مطرح‌شده توسط نویسندگان نامه اکونومیستی (در ایسکرا، شماره ۱۲)، یعنی کریچفسکی و مارتینف، درباره خطر کوچک‌شمردن اهمیت عنصر خودانگیختگی، و راجع به مبارزه روزمره، و در باره تاکتیک-بمناوبه-پروسه و غیره چیزی به غیر از تجلیل و دفاع از بدوی بودن نیست. این اشخاص که نمی‌توانند واژه "تئوریزم" را بدون تمسخر تلفظ کنند، و اینانی که گرنش‌شان در برابر فقدان آموزش و عقب‌ماندگی عمومی را بمنزله "درک واقعیات زندگی" توضیح می‌دهند، در عمل، ناتوانی‌شان از درک ضروری‌ترین وظایف مان را آشکار

^۲ 'رابوچایا میسل' و 'رابوچیه دلو' و بخصوص «پاسخ» به پلخانف. لنین
^۳ gradualness

^۴ جزوه "چه کسی انقلاب سیاسی را انجام می‌دهد؟" مندرج در مجموعه Proletarian Struggle ('مبارزه پرولتاریایی') که در روسیه منتشر شده است. این جزوه توسط کمیته کیف تجدید چاپ شده است. لنین
^۵ «احیای انقلابیگری» از انتشارات روزنامه 'سوابودا'، لنین

می‌سازند. آنها بر سر آنانی که عقب‌مانده‌اند، فریاد می‌زنند: قدم برندارید! جلو نروید! برای آنانی که از فقدان انرژی و ابتکار در فعالیت سازمانی و فقدان "نقشه‌هایی" برای فعالیت وسیع‌تر و برجسته‌تر رنج می‌برند، از "تاکتیک بمثابه پروسه" حرف می‌زنند! بدترین تقصیر ما این است که وظایف سیاسی و تشکیلاتی را تا سطح منافع فوری، "محسوس" و "مشخص" مبارزه اقتصادی روزمره **تقلیل** دادیم؛ با این حال آنها همان غزل قدیمی را برای ما می‌خوانند: به خود مبارزه اقتصادی، **خصلت سیاسی ببخشید!** و ما تکرار می‌کنیم: که این نوع چیزها همانقدر "درک واقعیات زندگی" را نشان می‌دهند که قهرمان آن افسانه محبوب رو به رهگذرانی که جنازه‌ای را تشییع می‌کردند، فریاد می‌زد، "به امید روزهای خوش‌یشترا!"

خودبزرگ‌بینی بی‌نظیر و در حقیقت خودپسندانه این خردمندان را بخاطر بیاورید که چگونه به پلخائف راجع به "محافل کارگری، بطورکلی" (کذا!) که "قادر به انجام وظایف سیاسی به معنای واقعی و عملی این کلمه، یعنی به معنی مبارزه عملی معقول و موفقیت‌آمیز برای مطالبات سیاسی نیستند"، **درس می‌دادند.** (پاسخ هیئت تحریریه رابوچیہ دلو ص ۲۴). محافل داریم تا محافل، آقایان! البته محافل "آماتورها" تا زمانی که به آماتوریس‌شان پی‌نبرده و آنرا ترک نکرده باشند، قادر به انجام وظایف سیاسی نیستند. علاوه بر این، اگر این آماتورها شیفته شیوه‌های بدوی‌شان هستند، و اگر اصرار می‌ورزند که واژه "عملی" را با حروف برجسته بنویسند، و تصور می‌کنند که عملی بودن مستلزم آن است که وظیفه افراد تا سطح درک عقب‌مانده‌ترین اقشار توده‌ها تقلیل پیدا کند، در این صورت امیدی به این آماتورها نخواهد بود، و البته، مسلم است که **نخواهند توانست در مجموع هیچ وظیفه سیاسی را به انجام برسانند.** اما محافل رهبرانی از قبیل الکسیوف و میشکین، خالتورین و ژلیابوف، قادر به انجام وظایف سیاسی به معنای واقعی و به عملی‌ترین شکل ممکن هستند، چونکه استدلال و تا حدی پروپاگاندا‌ی شورانگیزشان با عکس العمل توده‌های خود بخود بیدار شده مواجه می‌شود، و انرژی درخشان‌شان با انرژی طبقه انقلابی پاسخ می‌گیرد و حمایت می‌شود. پلخائف عمیقاً حق داشت، وقتی که نه تنها این طبقه انقلابی را نشان داد، و نه فقط بیداری خودبخودی آن را اجتناب‌ناپذیر دانست، بلکه حتی در برابر "محافل کارگری" یک وظیفه سیاسی رفیع و بزرگ قرارداد. اما قصد شما از رجوع به آن جنبش توده‌ای که بعدتر شکل گرفته تنزل این وظیفه، و **محدود کردن** انرژی و دامنه فعالیت محافل کارگری است. اگر شما آماتورهای شیفته شیوه‌های بدوی‌تان نیستید، پس چیستید؟ شما افتخار می‌کنید که اهل عمل هستید، اما از دیدن هر آنچه هر کارگر فعال روسی می‌بیند عاجزید، شما از دیدن اعجاز انرژی - نه تنها یک محفل بلکه حتی یک فرد - در جهت تحقق هدف انقلابی عاجزید. یا شاید خیال می‌کنید که جنبش ما نمی‌تواند مشابه رهبران سالهای ۷۰ تولید کند؟ اگر اینطور است، پس چرا چنین می‌اندیشید؟ آیا دلیلش این است که ما فاقد آموزش هستیم؟ ولی ما که داریم خودمان را آموزش می‌دهیم، و این کار را ادامه خواهیم داد، و ورزیده خواهیم شد! متأسفانه حقیقت این است که سطح آب راکد "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" را خزه پوشانده است؛ افرادی در بین ما پیدا شده‌اند که برای خودانگیختگی دعا می‌کنند و زانو می‌زنند، و (بقول پلخائف) با شیفتگی به "پس قراول" پرولتاریای روسیه نگاه می‌کنند. اما ما از شر این خزه خلاص خواهیم شد. زمان آن فرا رسیده است که انقلابیون روسیه، با راهنمایی یک تئوری حقیقتاً انقلابی، و با اتکاء به طبقه حقیقتاً انقلابی که بطور خودانگیخته در حال بیدار شدن است، بالاخره - و در نهایت! - با تمام قوا و کاملاً قد برافرازند. همه آن چیزی که لازم است این است که توده کارگران اهل عمل ما و حتی توده بزرگتری از کسانی که رویای فعالیت عملی را از ایام مدرسه در سر می‌پروراندند، هرگونه پیشنهاد مبنی بر تقلیل وظایف سیاسی و محدودسازی دامنه کار تشکیلاتی‌مان را به باد استهزاء و تحقیر بگیرند. و مطمئن باشید آقایان که بدستش خواهیم آورد!

در مقاله "از کجا باید آغاز کرد؟"، در مخالفت با **رابوچیه دلو** نوشتیم: "تاکتیک آژیتاسیون در رابطه با برخی مسایل خاص، و یا تاکتیک‌های مربوط به بعضی جزئیات از کار تشکیلاتی حزب، می‌تواند ظرف ۲۴ ساعت تغییر کند، اما تنها مردم عاری از هرگونه اصول قادرند دید خود را نسبت به ضرورت وجود یک سازمان رزمنده، برای انجام آژیتاسیون سیاسی در بین توده‌ها - که کلی، دائمی و مطلق است - ظرف ۲۴ ساعت، یا حتی ظرف ۲۴ ماه تغییر دهند." **رابوچیه دلو** به مقاله فوق اینطور جواب داد: "این یگانه اتهام ایسکرا که مدعی است بر واقعیات تکیه دارد، تماماً بی‌پایه است. خوانندگان رابوچیه دلو بخوبی می‌دانند که ما از همان بدو امر - بی‌آنکه منتظر پیدایی ایسکرا شویم - نه تنها برای آژیتاسیون سیاسی فراخوان دادیم... (و همزمان می‌گفتند که نه تنها محافل مطالعاتی کارگری، بلکه جنبش توده‌ای طبقه کارگر نیز نمی‌تواند سرنگونی استبداد مطلقه را بمثابه نخستین وظیفه خود در نظر بگیرد)، اما فقط می‌توانست مبارزه برای مطالبات سیاسی فوری را وظیفه خود بداند، و اینکه "توده‌ها [فقط] پس از یک یا چند اعتصاب می‌توانند مطالبات سیاسی فوری را درک کنند..." [اما با نشریات مان - که از خارج برای رفقای فعال در روسیه ارسال می‌شد - ما تنها مطالب سیاسی و آژیتاسیونی سوسیال دموکراتیک را فراهم می‌کردیم...]" (و در این مطالب منحصر به فرد، شما نه تنها وسیع‌ترین آژیتاسیون سیاسی را منحصراً بر اساس مبارزه اقتصادی قرار دادید، بلکه حتی تا آنجا پیش رفتید که مدعی شدید این تبلیغات محدود، "قابل استفاده‌ترین" بودند! و شما، آقایان، آیا مشاهده نمی‌کنید که همین استدلال شما - که صرفاً همین مطالب را فراهم ساختید - لزوم پیدایش ایسکرا، و لزوم مبارزه آن علیه رابوچیه دلو را به اثبات می‌رساند؟ "... از طرف دیگر، فعالیت انتشاراتی ما زمینه را برای وحدت تاکتیکی در حزب آماده کرد..." [وحدت در این باور که تاکتیک‌ها جزو پروسه رشد وظایف حزبی هستند که همزمان با حزب رشد می‌کنند؟ واقعاً که وحدت باارزشی است!] "... و به این طریق امکان ایجاد "سازمان رزمنده" را فراهم ساخت که برای باگیری آن، اتحادیه خارج از کشور، هر کاری را که یک تشکیلات مقیم خارج می‌توانست بکند، انجام داد" (رابوچیه دلو، شماره ۱۰، ص ۱۵). تلاش بی‌ثمر برای گریز! احتمالاً شما هر آنچه را که امکان انجامش را داشتید، انجام دادید و من حتی در روای خودم نیز نمی‌بینم که منکرش شوم. اما ادعای من آن بود و هست که سطح آنچه که برای شما "امکان" انجامش هست، بواسطه دید تنگ و باریک شما محدود می‌ماند. مضحک است که درباره یک "سازمان رزمنده" صحبت کنیم که کارش مبارزه برای "مطالبات سیاسی فوری"، و یا "مبارزه اقتصادی، علیه کارفرمایان و حکومت است!"

اما اگر خواننده مایل است که مرورید شیفتگی "اکونومیستی" به آماتوریزم را ببیند، البته که باید از **رابوچیه دلو**ی التقاطی و متزلزل به سوی **رابوچایا میسل** ثابت قدم و قاطع روی برگرداند! ر. م. در «ضمیمه جداگانه»، صفحه ۱۳ نوشت: "حال دو کلمه درباره خود باصطلاح تحصیل‌کردگان انقلابی بگوئیم. این حقیقت دارد که اینان بارها نشان دادند که کاملاً آماده اند که "علیه تزاریزم وارد یک نبرد قطعی شوند"، اما بدبختی اینجاست که تحصیل‌کردگان انقلابی ما، با تعقیب بی‌رحمانه پلیس سیاسی روبرو هستند، و مبارزه علیه پلیس سیاسی را بمنزله مبارزه سیاسی علیه اتوکراسی تصور می‌کنند. به همین خاطر، تا همین امروز، قادر به فهم این مسئله نشده اند که "برای مبارزه علیه اتوکراسی از کجا باید نیرو گرفت؟"

تحقیر مبارزه ضد پلیسی، آنهم از موضع بالا، توسط این ستایش‌گر (به بدترین معنای کلمه!) خودانگیختگی، حقیقتاً بی‌نظیر است! نویسنده متن فوق - آماده است تا با این استدلال که در شرایط رشد جنبش خودانگیخته توده‌ای، مبارزه علیه پلیس سیاسی ابداً اهمیت ندارد - ناتوانی ما، در سازماندهی فعالیت مخفی را تبرئه کند! واقعا افراد بسیار کمی با این استنتاج وحشتناک توافق نشان می‌دهند؛ کمبودها در سازمان‌های انقلابی ما، تا به این حد، به یک مسئله حاد

و مهم تبدیل شده است. اما برای مثال، اگر مارتینف از پذیرش استنتاج فوق امتناع می‌کند، علتش فقط آن است که قادر نیست، یا جسارت آن را ندارد تا روی عقایدش تامل کند و نتایج منطقی‌اش را دریابد. واقعاً، مگر "وظیفه" ارائه مطالبات مشخص - با وعده نتایج محسوس - توسط توده‌ها، مستلزم تلاش ویژه برای برپایی یک سازمان مستحکم، متمرکز و رزمنده از انقلابیون است؟! آیا چنین "وظیفه"‌ای نمی‌تواند حتی توسط توده‌ای انجام بپذیرد که ابتدا "مبارزه علیه پلیس سیاسی" انجام نمی‌دهد؟! از این گذشته، آیا این "وظیفه" می‌تواند انجام بپذیرد اگر علاوه بر معدودی از رهبران، کارگرانی (آن اکثریت عظیم) که **ابداً** قادر به "مبارزه علیه پلیس سیاسی" نیستند، آن را به عهده نگرفته باشند؟ چنین کارگرانی، از توده‌های متوسط مردم، قادرند تا در اعتصابات و خیابان، در نبرد با پلیس و ارتش، انرژی و ایثار عظیمی از خود نشان دهند، و قادرند (و در واقع فقط آنان قادر هستند) که سرانجام کل جنبش ما را **تعیین کنند**، اما مبارزه علیه پلیس سیاسی، مستلزم داشتن توانمندی‌های ویژه است؛ و محتاج انقلابیون **حرفه‌ای** است. و ما باید مطمئن باشیم، نه تنها توده‌ها مطالبات مشخصی را "به پیش می‌کشند"، بلکه توده کارگران، بطور فزاینده‌ای از این قبیل انقلابیون حرفه‌ای را "به پیش می‌آورند". و به این ترتیب، ما به مسئله رابطه میان سازمان انقلابیون حرفه‌ای با جنبش کارگری صاف و سالم می‌رسیم. این مسئله، اگرچه بازتاب کمی در نشریات یافته، اما ما "سیاسیون" را عمیقاً درگیر کرده و در خیلی از مکالمات و مباحثات با رفقای که کم یا بیش تمایلی به اکنومیسم دارند مطرح بوده است. و این دردی است که راه علاج ویژه می‌طلبد. اما قبل از ورود به این بحث، بگذارید نقل قول دیگری بیاورم تا به این وسیله تر خودم پیرامون رابطه «بدوی بودن» با «اکنومیسم» را روشن کنم.

آقای ن.ن. در پاسخ خود نوشت: «گروه‌هایی کار، خواستار مبارزه مستقیم علیه حکومت است، بی‌آنکه ابتدا به ساکن در نظر بگیرد که نیروی مادی برای این مبارزه از کجا باید تامین شوند و بی‌آنکه مسیر مبارزه را نشان دهد». با تاکید بر آخرین کلمات، نویسنده زیرنویس زیر را به کلمه "مسیر" می‌افزاید: "این امر بخاطر رعایت پنهان‌کاری نمی‌تواند توضیح داده شود، زیرا برنامه تشکیلات نه به دسیسه بلکه به جنبش توده‌ای ارجاع می‌دهد و توده‌ها نمی‌توانند از طریق مسیرهای پنهانی پیش‌روی کنند. آیا می‌توانیم تصور کنیم که یک اعتصاب مخفیانه باشد؟ آیا می‌توانیم تظاهرات پنهانی و دادخواست‌های مخفیانه را متصور شویم؟" (مجله *Vademecum*، ص ۵۹). به این ترتیب، نویسنده به سؤال "نیروهای مادی" (سازمان‌دهندگان اعتصابات و تظاهرات) و به "مسیرهای" مبارزه نزدیک می‌شود، اما با این وجود، هنوز در حالت آشفتگی است چونکه جنبش توده‌ای را می‌پرستد، یعنی به این جنبش بمتابه چیزی می‌نگرد که ما را از نیاز به فعالیت انقلابی رها می‌کند، و نه بمتابه چیزی که باید فعالیت انقلابی ما را تشویق کند و **انگیزه‌ای** برای فعالیت انقلابی مان فراهم کند. ممکن نیست که یک اعتصاب را برای شرکت‌کنندگان در آن، و برای افرادی که فوراً با آن در ارتباط قرار می‌گیرند، مخفی نگه داشت. اما ممکن است که اعتصاب، از توده کارگران روسیه "مخفی" بماند (و در اکثر موارد هم می‌ماند)، زیرا حکومت تلاش می‌کند تا هرگونه ارتباط با اعتصابیون را قطع کند، و جلوی انتشار هرگونه خبر اعتصاب را بگیرد. و اینجا در واقع آن محل ویژه‌ای است که "مبارزه علیه پلیس سیاسی" لازم است، مبارزه‌ای که هرگز نمی‌تواند بطور فعال، توسط همان توده وسیعی که در اعتصاب شرکت می‌کنند، انجام بپذیرد. این مبارزه باید مطابق "همه قواعد فن"، توسط افرادی که بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغولند، سازمان داده شود. این واقعیت که توده‌ها بطور خودانگیخته به جنبش جذب می‌شوند، از لزوم وجود سازمان برای پیشبرد این مبارزه **نمی‌کاهد**؛ برعکس، همین امر بر ضرورتش می‌افزاید، زیرا اگر ما سوسیالیست‌ها مانع نشویم که پلیس هرگونه اعتصاب و هرگونه تظاهراتی را مخفی سازد (و اگر ما خودمان گاهی مخفیانه اعتصاب و تظاهرات تدارک ندهیم)، آنوقت از انجام وظیفه مستقیم‌مان در برابر توده‌ها قصور کرده‌ایم. ولی ما در انجام این

وظیفه موفق خواهیم شد، زیرا توده‌هایی که بطور خودانگیخته بیدار شده‌اند، بطور فزاینده‌ای "انقلابیون حرفه‌ای" از صفوف خود تولید خواهند کرد (به شرطی که به ذهن‌مان خطور نکند که به کارگران اندرز بدهیم که درجا بزنند).

ج- سازمان کارگران و سازمان انقلابیون

یک سوسیال دموکرات که مضمون مبارزه سیاسی را با مفهوم "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" یکی می‌گیرد، طبیعتاً و کاملاً انتظارش می‌رود که «سازمان انقلابیون» را نیز کم‌وبیش همان «سازمان کارگران» بپندارد! و این واقعاً همان چیزی است که معمولاً رخ می‌دهد؛ نتیجتاً وقتی از سازمان حرف می‌زنیم، به زبانهای گوناگون سخن می‌گوییم. مثلاً مکالمه‌ام با یک اکونومیست نسبتاً مصمم را - که سابقه آشنایی قبلی با او نداشتم - بوضوح بخاطر دارم. داشتیم سر جزوه چه کسی انقلاب سیاسی را انجام خواهد داد؟ حرف می‌زدیم که خیلی زود دریافتیم که کمبود اصلی این جزوه نادیده گذاردن مسئله سازمان است. تصور می‌کردیم که باهم توافق کامل داریم؛ اما با ادامه مکالمه آشکار شد که داشتیم از چیزهای مختلفی حرف می‌زدیم. هم صحبت من، نویسنده را به بی‌توجهی به صندوق‌های اعتصاب، انجمن‌های تعاونی و غیره متهم می‌کرد، حال آنکه در ذهن من، سازمان انقلابیون، یک عامل اساسی در "متحقق کردن" انقلاب سیاسی بود. بمحض آنکه اختلاف آشکار شد، تا آنجا که بخاطر دارم، کلاً حتی یک مسئله اصولی هم وجود نداشت که بر سرش توافق داشته باشیم!

منشاء اختلاف ما چه بود؟ این واقعیت بود که اکونومیست‌ها در رابطه با مسئله تشکیلات و نیز سیاست‌ها، همواره از سوسیال دموکراسی به تریدیونیونیزم منحرف می‌شوند. مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی بمراتب وسیع‌تر و پیچیده‌تر از مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت است. به همین ترتیب (و در واقع به همین دلیل)، تشکیلات حزب سوسیال دموکراتیک انقلابی ناگزیر باید از سازمان کارگرانی که برای این مبارزه طراحی شده متفاوت باشد. سازمان کارگران باید در وهله نخست یک سازمان اتحادیه‌ای باشد؛ ثانیاً باید تا جایی که ممکن است وسیع باشد؛ و ثالثاً باید تا جایی که شرایط اجازه می‌دهد علنی باشد (البته من در اینجا و چه پایین‌تر فقط روسیه استبدادزده را مدنظر دارم). برعکس، سازمان انقلابیون باید - بیشتر از هرچیز - از افرادی تشکیل شود که فعالیت انقلابی، حرفه‌شان باشد (به همین دلیل من از سازمان انقلابیون حرف می‌زنم، و منظورم سوسیال دموکرات‌های انقلابی است). با توجه به اشتراک (عمومیت داشتن) خصوصیات اعضای چنین سازمانی، باید کلیه تفاوت‌ها میان کارگران و روشنفکران - تا چه رسد تمایزات شغلی و تجاری - زوده‌شوند. چنین سازمانی بنا به ماهیتش، نباید خیلی گسترده باشد و باید حتی المقدور مخفی باشد. این وجوه تمایز سه‌گانه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در کشورهایی که آزادی سیاسی وجود دارد، تفاوت میان تریدیونیون و سازمان سیاسی کاملاً روشن است؛ همانطوریکه تفاوت تریدیون و سوسیال دموکراسی واضح است. طبیعتاً روابط آخری با اولی، در ممالک مختلف، بنا به شرایط تاریخی و حقوقی و غیره، می‌تواند کم‌پاییش نزدیک، یا پیچیده و غیره باشد (به نظر ما این شرایط باید بیشتر به هم نزدیک و حتی المقدور کمتر پیچیده باشند)؛ اما مسلم است که در کشورهای آزاد، سازمان تریدیونیون با سازمان حزب سوسیال دموکراسی نمی‌تواند یکی باشد. اما در روسیه، در نظر اول، یوغ اتوکراسی هرگونه تفاوتی میان سازمان سوسیال دموکراتیک و انجمن‌های کارگری را محو می‌کند، زیرا همه انجمن‌های کارگری و همه محافل مطالعاتی ممنوع هستند، زیرا جلوه اصلی و ابزار اصلی مبارزه اقتصادی کارگران - یعنی اعتصاب - جرم (و گاهی هم جرم سیاسی!) محسوب می‌شود. بنابراین، شرایط کشور ما، از طرفی، کارگران درگیر در مبارزه اقتصادی را قویاً مجبور می‌کند تا به مسائل سیاسی اهمیت بدهند و از طرف دیگر، سوسیال دموکرات‌ها را "وادار" می‌کند تا تریدیونیونیزم

را با سوسیال دموکراسی قاطی کنند (و هنگامی که کریچفسکی‌ها و مارتینف‌های ما و شرکاءشان با حرارت از نوع اول "اجبار" دم می‌زنند، از توجه به دومی عاجز می‌مانند!). در واقع، اشخاصی را تجسم کنید که ۹۹ درصد وقت‌شان صرف "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" می‌شود. بعضی از آنان طی تمام دوره فعالیت خود (از ۴-۶ ماه) هرگز مجبور نمی‌شوند به لزوم ایجاد سازمان پیچیده‌تری از انقلابیون بیندیشند. سایرین، شاید جذب ادبیات نسبتاً وسیع توزیع شده برنشتاینی شوند، و با تاثیرپذیری از آنها متقاعد گردند که جنبش رو بجلوی "مبارزه کسل‌کننده روزمره" اهمیت عمیقی دارد؛ سرانجام شاید دیگرانی هم باشند که توسط یک ایده وسوسه‌انگیز - یعنی نشان دادن نمونه جدیدی از "رابطه نزدیک و ارگانیک با مبارزه پرولتاریایی" - پیوندی بین جنبش تریدیونیونی و جنبش‌های سوسیال دموکراتیک برقرارکنند. ممکن است این اشخاص چنین استدلال کنند که هر قدر یک کشور دیرتر وارد عرصه کاپیتالیسم - و در نتیجه جنبش طبقه کارگر شود - به همان نسبت سوسیالیست‌های آن کشور بیشتر می‌توانند در جنبش تریدیونیونی شرکت جسته و از آن پشتیبانی کنند؛ و به همان نسبت دلیل کمتری برای وجود اتحادیه‌های کارگری غیرسوسیال دموکراتیک وجود خواهد داشت. تا به اینجا این استدلال کاملاً صحیح است؛ اما متأسفانه بعضی پشت این استدلال قایم می‌شوند و رویای ترکیب کامل سوسیال دموکراسی با تریدیونیونیسم را در سر می‌پروراندند. ما بزودی از طریق بررسی «آیین‌نامه اتحادیه مبارزه سن پترزبورگ» خواهیم دید که نظیر چنین رویاهایی چه تاثیرات مخربی در برنامه‌ریزی‌های ما برای سازماندهی دارند.

سازمانهای کارگری برای پیشبرد مبارزه اقتصادی، باید سازمانهای اتحادیه‌ای باشند. هر کارگر سوسیال دموکرات باید تا حد امکان به این سازمانها یاری برساند و در آنها فعالانه کار کند. قطعاً به هیچ وجه به نفع ما نیست که خواستار آن شویم که فقط سوسیال دموکرات‌ها عضو "تریدیونیون‌ها" باشند، زیرا این امر دامنه تأثیر ما بر توده‌ها را محدود می‌سازد. باید بگذاریم هر کارگری که لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت را درک می‌کند به اتحادیه بپیوندد. اگر اتحادیه‌ها قادر نباشند تا همه کسانی را که لاقلاً به این درک ابتدایی رسیده‌اند متحد سازند، و اگر نتوانند سازمانهای گسترده‌ای بشوند، نخواهند توانست به اهداف واقعی‌شان برسند. هر قدر این سازمانها وسیع‌تر باشند، همان قدر تأثیر ما بر آنها وسیع‌تر خواهد شد، نفوذیکه نه تنها مدیون توسعه "خودانگیخته" مبارزه اقتصادی، بلکه نتیجه تأثیر مستقیم و آگاهانه اعضای سوسیالیست اتحادیه بر رفقای‌شان خواهد بود. اما یک سازمان گسترده نمی‌تواند شیوه‌های مخفی‌کاری سخت‌وسفتی را بکار بگیرد (چون این مستلزم آموزش بمراتب بیشتری در مقایسه با مبارزه اقتصادی است). تضاد میان لزوم داشتن اعضای زیاد، و ضرورت استفاده از روش‌های کامل مخفی‌کاری را چگونه می‌شود حل کرد؟ چطور می‌توان اتحادیه‌ها را تا حد ممکن عمومی کرد؟ بطور کلی، تنها دو راه برای این منظور وجود دارد: یا اتحادیه‌ها، قانونی شوند (در بعضی کشورها قانونی شدن اتحادیه‌های کارگری، مقدم بر پیدایی اتحادیه‌های سوسیالیستی و سیاسی بود)، و یا اینکه تشکیلات مخفی گردند؛ ولی تا اندازه‌ای "آزاد" و بی‌شکل، و بقول آلمانی‌ها گل و گشاد باشند تا نیاز به روش‌های مخفی‌کاری برای توده اعضای آن تقریباً به حداقل برسد.

قانونی شدن اتحادیه‌های کارگری غیرسوسیالیستی و غیرسیاسی در روسیه آغاز شده‌است و جای تردید نیست که هر دستاورد جنبش سریعاً رو به رشد جنبش سوسیال دموکراتیک طبقه کارگر ما، تلاش برای قانونی شدن را سرعت و جسارت خواهد بخشید؛ تلاش‌هایی که عمدتاً از طرف حامیان نظم موجود، اما بخشا از طرف خود کارگران و روشنفکران لیبرال به عمل می‌آید. پرچم قانونی‌سازی، پیش‌تر توسط واسیل‌ها و زوباتف‌ها افراشته شد. وعده حمایت و پشتیبانی از این خواست، توسط اوزروف‌ها و ورمس‌ها داده شده و موافقین این گرایش جدید هم‌اکنون بین کارگران

یافت می‌شوند.^۱ از این به بعد، ما نمی‌توانیم این گرایش را نادیده بگیریم. اما چگونه این گرایش را بحساب بیاوریم؟ میان سوسیال دموکرات‌ها نمی‌تواند دو نظر وجود داشته باشد. ما باید همه شرکای جنبش زوباتف‌ها و واسیلیف‌ها، ژاندارمها و کشیشها را قاطعانه افشاء کنیم و مقاصد واقعی‌شان را برای کارگران توضیح دهیم. بعلاوه باید همه‌گونه نغمه‌های آشتی‌طلبانه و "تفاهم‌نامه‌هایی" را که در سخنرانی‌های سیاستمداران لیبرال، در جلسات قانونی کارگران ایراد می‌شوند - خواه از سر اعتقاد و اشتیاق صادقانه به همکاری مسالمت‌آمیز طبقاتی باشد و خواه از سر تمایل به قدرت و یا از سر ناشی‌گری - افشا کردند. نهایتاً ما موظفیم که کارگران را از افتادن به دامی که غالباً پلیس برای آنها می‌گسترده برحذر داریم، پلیس‌هایی که در چنین جلسات علنی و مجامع مُجاز به شناسایی "دو آتشی‌ها" می‌پردازند و می‌کوشند تا از طریق سازمان‌های قانونی، عوامل اخلاص‌گر خود را در سازمانهای غیرعلنی بکارند.

انجام همه این کارها به این معنی نیست که فراموش کنیم در درازمدت، قانونی شدن جنبش کارگری به نفع ما - و نه زوباتف‌ها - خواهد بود. برعکس، دقیقاً همین کارزار افشاگری، کمک‌مان خواهد کرد تا علف را از گندم جدا کنیم. اینکه علف چیست، پیش‌تر اشاره کردیم. اما منظورمان از گندم عبارت است از جلب توجه اقشار هر چه وسیع‌تر - از جمله عقب‌مانده‌ترین بخش‌های کارگران - به مسائل اجتماعی و سیاسی، و آزادسازی خودمان، انقلابیون، از قید کارهایی که اساساً مجاز هستند (مثل پخش کتب مجاز، خدمات متقابل و غیره)، و توسعه چنین کارهایی، ضرورتاً، مطالب بسیار زیادی برای امر آژیتاسیون ما فراهم می‌کنند. از این لحاظ ما می‌توانیم و باید به زوباتف‌ها و اوزروف‌ها بگوییم: بکشید آقایان، هر چه در توان دارید بکنید! هر وقت که شما برای کارگران دام می‌گسترانید (خواه از طریق تحریک مستقیم، و خواه از طریق دلسرد کردن "صادقانه" کارگران بکمک "استروویسم") ما هشیاریم و افشای‌تان می‌کنیم. اما هر وقت که شما یک قدم واقعی به جلو برمی‌دارید - گرچه "زیگزاگی" باشد - خواهیم گفت: لطفاً ادامه بدهید! گامی که یک قدم واقعی به جلو باشد، ولو کوچک، دامنه عمل کارگران را گسترش می‌دهد. هر یک از این گونه اقدامات بسط دهنده به نفع ما تمام خواهد شد و کمک خواهد کرد تا پیدایش مجامع قانونی تسریع شوند؛ مجامعی که در آنها دیگر عوامل تحریک‌کننده و شناسایی‌کننده سوسیالیست‌ها جایی نداشته باشند، بلکه این سوسیالیست‌ها باشند که هوادارانی بدست آورند. خلاصه اینکه وظیفه ما نبرد علیه علف‌هاست. کار ما کاشتن گندم در گلدان نیست. با درآوردن علف‌های هرز، ما زمین را برای بذر گندم تمیز می‌کنیم؛ و تا وقتی که آفاناسی ایوانویچ‌ها و پولخریا ایوانووناها^۲ مشغول مراقبت از گلدان‌های‌شان هستند، ما باید دروکننده‌ها را آماده کنیم تا نه تنها علف‌های امروز، بلکه گندم فردا را درو کنند.^۳

از اینرو ما نمی‌توانیم از طریق قانونی کردن مسئله تاسیس یک سازمان تریدیونیونی را - که حداقل مخفی کاری و حداکثر وسعت را داشته باشد - حل کنیم (ولی اگر زوباتف‌ها و اوزروف‌ها، حتی فرصت کوچکی را برایمان در جهت حل این مشکل بکشایند، بسیار خوشحال می‌شویم، اما برای منظور باید قویاً با آنها پیکار کنیم!) راه‌حلی که باقی

^۱ واسیلیف Vasilyev, N. V. سرهنگ ژاندامری، مدافع «سوسیالیسم پلیسی» زوباتف Zubatov، اوزروف Ozerov, I. Kh. و ورمس Worms, A. E. پروفیسورهای دانشگاه مسکو، سخنگویان «سوسیالیسم پلیسی».

^۲ Afanasy Ivanovich and Pulkheria Ivanovna - یک خاندان پاتریارکال از ملاکین خرد شهری در رمان «ملاکین دوره قدیم»، اثر نیکلای گوگول

^۳ کارزار ایسکرا علیه علف‌ها حمله غضب‌آلود زیر را از جانب رابوچیبه دلو برانگیخت: "برای ایسکرا تلاشهای ناچیز عوامل زوباتف بمنظور "قانونی‌سازی" جنبش طبقه کارگر بیشتر شاخص زمانه هستند تا حوادث عظیم (مثل وقایع بهار). ایسکرا عاجز از دیدن است که این واقعیات درست علیه برداشت‌های او هستند، چون گواه بر آنند که جنبش طبقه کار در نظر حکومت بسیار تهدیدآمیز جلوه کرده‌است" («دو کنگره»، ص ۲۷). بخاطر همه اینها ما باید "دگماتیسیم" این ارتدوکس‌ها را سرزنش کنیم که "در برابر خواسته‌های ضروری زندگی گوش‌های خود را بسته اند". اینها با سماجت از دیدن ساقه‌های یک یاردی گندم سرزنی می‌زنند و دارند بر سر علف یک اینچی دعوا می‌کنند! آیا این یک "مفهوم مخدوش از چشم‌انداز را در رابطه با جنبش طبقه کارگر روسیه" آشکار نمی‌کند؟ (همانجا ص ۲۴) لنین

می‌ماند، سازمان‌های مخفی تریدیونیونی است، و ما باید به کارگرانی که این راه را پذیرفته‌اند (و ما دقیقاً از آن مطلع هستیم) به هر طریق ممکن یاری برسانیم. سازمانهای تریدیونیونی نه تنها می‌توانند ارزش بسیار زیادی در توسعه و تحکیم مبارزه اقتصادی داشته باشند، بلکه قادرند به حامی بسیار مهمی برای آژیتاسیون سیاسی و سازمان انقلابی تبدیل شوند. برای رسیدن به این مقصود، و بمنظور هدایت جنبش اتحادیه‌ای نوپا به مجرای مطلوب سوسیال دموکراسی، باید پوچی نقشه سازماندهی اکونومیست‌های پترزبورگ را که حدود پنج سالی مشغول پروردنش بودند، بوضوح درک کنیم. آن نقشه، در "آیین‌نامه صندوق همیاری متقابل کارگران"، در ژوئیه ۱۸۹۷ ("لیستوک" رابوتنیکا، شماره ۹-۱۰ ص ۴۶ - برداشت از **رابوچایا میسل**، شماره ۱) منتشر شد و نیز در «آیین‌نامه سازمان‌های تریدیونیونی کارگران»، در اکتبر ۱۹۰۰ (طی اطلاعیه ویژه‌ای در پترزبورگ چاپ شد و در ایسکرا، شماره ۱، به آن اشاره شد) بازتاب یافت. هر دوی این آیین‌نامه‌ها یک نقص عمده دارند: هر دوی آنها، سازمان وسیع کارگران را در یک ساختار سخت‌وسفت تعریف کرده و آنرا با سازمان انقلابیون قاطی کرده‌اند. بگذارید به آیین‌نامه آخری که دربرگیرنده جزئیات بیشتری است، نگاهی بیندازیم. بدنه آن مشتمل بر ۵۲ بند است. ۲۳ بند مربوط است به ساختار، سبک کار و توانایی "محافل کارگری" که باید در هر کارخانه سازماندهی شوند ("حداکثر ۱۰ نفر") و "گروههای مرکزی (کارخانه)" را انتخاب کنند. در بند ۲ گفته می‌شود که "گروه مرکزی بر تمام مسایلی که در کارخانه یا کارگاه جریان دارد نظارت نموده و وقایع را ثبت می‌نماید"، "گروه مرکزی، هر ماه، به اعضا گزارش مالی می‌دهد" (بند ۱۷) و غیره. ۱۰ بند به "تشکیلات ناحیه" تخصیص یافته و ۱۹ بند به روابط داخلی بسیار پیچیده «کمیته تشکیلات کارگری» یا «کمیته اتحادیه مبارزه سن پترزبورگ» (که متشکل از نمایندگان منتخب هر ناحیه، و از "گروه‌های اجرایی"، یعنی "گروه‌های پروپاگانديست، گروه‌های حفظ ارتباطات با ایالات و سازمانهای خارج کشوری، گروه‌های دست‌اندرکار انبارها، انتشارات و خزانه‌ها" هستند). در رابطه با مبارزه اقتصادی کارگران، سوسیال دموکراسی مساوی است با "گروه‌های اجرایی"! بسختی می‌شود از این واضح‌تر نشان داد که عقاید اکونومیست‌ها چطور از سوسیال دموکراسی بسوی تریدیونیونیسیم منحرف شده، و آنها چگونه با این تفکر که یک سوسیال دموکرات باید پیش از هر چیز بفرکر راه‌اندازی سازمانی از انقلابیون باشد که کلیت مبارزه رهایی‌بخش پرولتاریا را هدایت کند، بیگانه هستند. سخن گفتن درباره "رهایی سیاسی طبقه کارگر" و مبارزه علیه "استبداد تزاری"، و در عین حال نوشتن اینگونه آیین‌نامه‌ها، به معنای فقدان هرگونه نظری پیرامون وظایف سیاسی اصلی سوسیال دموکراسی است. هیچیک از پنجاه و اندی بند، حتی کوچکترین اثری از چنین درکی را نشان نمی‌دهند؛ چیزی که برای انجام حتی‌المقدور وسیع‌ترین آژیتاسیون سیاسی بین توده‌ها ضروری است، آژیتاسیونی که بر تمام جوانب حکومت مطلقه روسیه، و خصوصیات ویژه طبقات اجتماعی گوناگون در روسیه پرتو بیافکند. چنین آیین‌نامه‌هایی حتی برای دستیابی به اهداف تریدیونیونی هم به درد نمی‌خورند تا چه رسد به اهداف سیاسی؛ دلیلش هم این است که تریدیونیون‌ها براساس حرفه‌ها سازمان داده می‌شوند که اشاره‌ای به آنها نشده است.

اما مهمترین خصیصه این آیین‌نامه، سنگینی حیرت‌انگیز کلیت آن "سیستمی" است که تلاش دارد تا هر کارخانه منفرد را توسط یک رشته دائمی از خُرده‌قوانین یکدست و مضحک، و سیستم انتخاباتی سه مرحله‌ای به "کمیته" مربوطه‌اش وصل کند. توأمان با دید محدود اکونومیسم، ذهن در جزئیاتی گم می‌گردد که بوی تند مقررات و بوروکراسی از آن متصاعد می‌شود. البته در عمل، سه-چهارم همه این بند و ماده‌ها هرگز به کار گرفته نمی‌شوند؛ ولی از طرف دیگر، یک چنین سازمان "مخفی" که در هر کارخانه‌ای «گروه مرکزی» خود را دارد، کار را برای ژاندارمها آسان می‌کند تا ضرباتی در مقیاس وسیع وارد کنند. رفقای لهستانی مرحله مشابهی را در جنبش خود تجربه کردند؛ آنهم درست زمانی که همه از ایجاد شبکه‌های وسیع «صندوق‌های همیاری متقابل کارگری» سرمست بودند؛ اما آنها

خیلی زود این ایده را رها کردند وقتی دیدند که چنین تشکیلاتی تنها خرمن پُرباری نصیب ژاندارم‌ها می‌کند. اگر سازمان‌های گسترده کارگری و نه دستگیری‌های گسترده مدنظرمان هست و اگر نمی‌خواهیم رضایت ژاندارم‌ها را فراهم کنیم، باید بگذاریم که این سازمان‌ها فاقد هرگونه ساختار سفت‌وسخت رسمی باشند. ولی آیا در آن صورت می‌توانند کارکردی داشته باشند؟

حالا نگاهی به این وظایف بیندازیم: "... نظارت بر تمام اموری که در کارخانه رخ می‌دهند و ثبت وقایع " (بند ۲ از آیین‌نامه). آیا واقعا برای این کار به یک گروه که رسماً در محل تثبیت شده باشد نیاز داریم؟ آیا با ارسال این اخبار به نشریات غیرقانونی، و بی‌نیاز به ایجاد یک گروه ویژه، نمی‌توان بهتر به هدف رسید؟ "... رهبری مبارزات کارگران برای بهبود شرایط کار" (بند ۳ از آیین‌نامه). این هم نیازی به ایجاد شکل سازمانی ندارد. هر آژیتاتور زنده‌ای می‌تواند در جریان یک مکالمه معمولی، مطالبات کارگران را جمع‌آوری و به یک سازمان محدود - و نه وسیع - از انقلابیون منتقل کند تا بصورت اعلامیه بیان شوند. "... برای سازمان دادن یک صندوق... حق عضویت ۲ گُپک از هر رُبل / از دستمزد/ خواهد بود (بند ۹)؛ و گزارش مالی هر ماهه به اطلاع اعضاء خواهد رسید (بند ۱۷)، اخراج اعضایی که حق عضویت‌شان را نپرداخته‌اند (بند ۱۰) و غیره. حال ببینیم چرا این [سبک کار] برای پلیس یک بهشت برین است، زیرا هیچ کاری برایشان ساده‌تر از این نیست که در یک چنین "صندوق مرکزی کارخانه" رخنه کند، و پولها را ضبط، و بهترین افراد را دستگیر نماید. آیا ساده‌تر نخواهد بود که کوپن‌های یک گُپکی یا دو گُپکی که مَهر رسمی یک سازمان شناخته شده (اما خیلی محدود و مخفی) را دارد، منتشر شود، و یا آنکه بدون چاپ کوپن مبالغ مربوطه جمع‌آوری شود و رسید آن توسط یک گُدرمز معین و توافق‌شده، و از طریق نشریه غیرقانونی به اطلاع اعضا برسد؟ به این ترتیب همان نتیجه حاصل می‌شود، با این تفاوت که برای ژاندارم‌ها صد بار مشکل‌تر می‌شود تا سرنخی پیدا کنند.

می‌توانستیم به بررسی آیین‌نامه ادامه بدهیم ولی فکر می‌کنم همین قدر که گفته شد کافیست. یک هسته کوچک و فشرده از قابل اعتمادترین، باتجربه‌ترین و آبدیده‌ترین کارگران، با نمایندگان مسئول در نواحی اصلی، که با رعایت همه قواعد سخت‌وسفت مخفی‌کاری با سازمان انقلابیون در ارتباطند، می‌تواند با وسیع‌ترین حمایت توده‌ها، و بی‌نیاز به سازمان رسمی، همه وظایف یک سازمان تریدیونیونی را - آنطور که مطلوب سوسیال دموکراسی است - انجام دهد. تنها به این طریق است که می‌توانیم استحکام و توسعه جنبش اتحادیه ای سوسیال دموکراتیک را تضمین کنیم؛ علیرغم حضور همه ژاندارم‌ها.

ممکن است اعتراض شود که سازمانی تا به این حد گل وگشاد که حتی شکل قطعی بخودش نگرفته، و حتی رسمیت نیافته و اعضای ثبت‌شده ندارد، اساساً نمی‌تواند سازمان نامیده شود. شاید چنین باشد. اما اسم مهم نیست. مهم این است که یک "سازمان فاقد عضو" بتواند هر آنچه را که لازم است انجام دهد، و از همان آغاز کار، رابطه محکمی بین تریدیونیون‌های آتی و سوسیالیسم تأمین کند. تنها یک اتوپیسست اصلاح‌ناپذیر می‌تواند تحت حاکمیت اتوکراسی، خواهان یک سازمان وسیع کارگران، با انتخابات، گزارشگری، رأی عمومی و غیره باشد.

نتیجه اخلاقی‌ای که از اینجا استنباط می‌شود ساده است. اگر ما کار را با پی‌ریزی یک سازمان قدرتمند و متشکل از انقلابیون شروع کنیم، آنوقت خواهیم توانست تا ثبات جنبش را بمثابه یک گُل تأمین نموده و هم اهداف سوسیال دموکراتیک و هم اتحادیه‌ای را عملی نماییم. اما اگر کار را با برپایی سازمان وسیع کارگران که ظاهراً برای توده‌ها "قابل دسترس" ترین باشد (اما در واقع بیشتر برای ژاندارم‌ها قابل دسترس است و انقلابیون را برای پلیس قابل دسترس‌تر می‌کند!) آغاز کنیم، در آنصورت نه به این و نه آن هدف خواهیم رسید، از روش‌های آماتوری خلاص نخواهیم شد، و

چون هنوز پراکنده هستیم و نیروی‌مان دائماً توسط پلیس درهم شکسته می‌شود، تنها کاری که از ما برخواهد آمد تشکیل تریدیونیون‌هایی به صیاق زوباتف یا آزرَف است که بیشتر از همه در دسترس توده‌ها قرار دارند.

سازمان انقلابیون، به بیان دقیق، چه وظایفی بعهده دارد؟ به این سؤال مفصلاً خواهیم پرداخت. ولی نخست، بگذارید به بررسی یکی از قضاوت‌های کاملاً رایج تروریست‌مان که (اسفا سرنوشت!) در این خصوص، همسایه دیوار به دیوار اکونومیست است، بپردازیم. مجله سوابودا که برای کارگران منتشر می‌شود در نخستین شماره‌اش، مقاله‌ای تحت عنوان "تشکیلات" درج کرده و در آن نویسنده کوشیده تا از رفقایش یعنی کارگران اکونومیست ایوانوو-وزنسک^۹ دفاع کند. او می‌نویسد:

"این بد است که توده‌ها خاموش و بی‌اطلاع هستند و جنبش از صفوف پایین بر نمی‌خیزد. مثلاً دانشجویان شهرهای دانشگاهی، در ایام تابستان و سایر تعطیلات، خوابگاه‌های‌شان را ترک می‌کنند، و همان موقع جنبش کارگران فوراً دچار رکود می‌شود. آیا یک جنبش کارگران که باید از بیرون هل داده شود می‌تواند یک نیروی واقعی باشد؟ در واقع نه... این هنوز یادنگرفته راه برود و هنوز در مرحله تاتی کردن است. در همه امور چنین است. وقتی دانشجویان می‌روند، همه چیز راکد می‌شود. تواناترین‌ها دستگیر می‌شوند، خامه می‌گندد و شیر ترش می‌شود. اگر اعضای "کمیته" دستگیر شوند، تا شکل‌گیری کمیته جدید همه چیز ساکت و راکد می‌گردد. و هرگز کسی نمی‌داند که چه نوع کمیته‌ای در آینده تشکیل خواهد شد؛ شاید هیچ شباهتی به کمیته سابق نداشته باشد. کمیته قبلی یک چیز می‌گفت، و بعدی ممکن است کاملاً خلاف آنرا بگوید. ادامه کاری میان دیروز و فردا قطع می‌شود، گذشته چراغ راه آینده نمی‌شود. و علت این همه این است که چیزی در عمق، در میان توده‌ها ریشه ندوانیده است؛ [بقولی] کار نه با صد نفر احمق بلکه با ده نفر عاقل ادامه می‌یابد. یک دوجین فرد عاقل را می‌توان در یک چشم‌په‌م‌زدن نابود کرد، اما وقتی تشکیلات، توده‌ها را دربرمی‌گیرد، همه کار توسط توده‌ها انجام می‌شود و هیچکس - حتی اگر اراده کند - نخواهد توانست هدف را تخریب کند" (ص ۶۳).

واقعیت بدترستی تشریح شده‌اند. چهره آماتورِ بسم بخوبی تصویر شده است. اما استنتاجات - چه در رابطه با احمقانه بودن‌شان و چه در رابطه با فقدان درایت سیاسی‌شان - درخور **رابوچایا میسل** است! [این نتایج] معرف بالاترین سطح از حماقتند، چونکه نویسنده مضمون فلسفی و نیز اجتماعی-تاریخی کلمات "عمق" و "ریشه" در جنبش را با مسئله فنی-تشکیلاتی استفاده از بهترین روشها برای مبارزه علیه ژاندارمها، قاطی کرده است. رابوچایا میسل نهایت بی‌درایتی سیاسی را نمایندگی می‌کند، زیرا نویسنده بجای تعویض رهبران بد با رهبران خوب، خواستار کوتاه کردن درست رهبران - بطور کلی - و واگذاری آن به "توده‌ها" می‌شود. این کوششی است برای عقب‌بردن ما از نظر سازمانی، همانطور که ایده جایگزین کردن ترور هیجان‌آفرین بجای آزیتاسیون سیاسی، ما را از نظر سیاسی به عقب می‌برد. راستش، از **وفور نعمت در مضیقه‌ام**^{۱۰} و واقعاً نمی‌دانم از کجا باید این کلاف سردرگم **سوابودا** را باز کنم. برای روشن‌تر شدن مطلب، با نقل یک مثال شروع می‌کنم. آلمانی‌ها را درنظر بگیرید. امیدوارم کسی منکر نشود که تشکیلات آنها یک سازمان توده‌ای است، در آلمان همه کارها از توده‌ها آغاز می‌شود، و جنبش طبقه کارگر راه‌رفتن را آموخته است. با این حال می‌بینید که چطور این توده میلیونی به آن یک "دوجین" رهبران باتجربه سیاسی‌شان ارج می‌گذارند، و چه سخت‌وسفت از آنها پشتیبانی می‌کنند. در پارلمان، نمایندگان احزاب متخاصم غالباً به سوسیالیست‌ها طعنه می‌زنند که: "شما عجب دموکرات‌هایی هستید! برای شما، جنبش طبقه کارگر صرفاً در اسم

^۹ Ivanovo-Voznesensk
^{۱۰} ضرب‌المثل فرانسوی embarras de richesses

چنین است؛ اما در واقعیت فقط یک دسته رهبر، همیشه جلودار است، همان بیل و همان لیکنخت سالها و حتی دهه‌هاست که بر سر کارند. این به اصطلاح نمایندگان منتخب کارگران دائمی‌تر از مامورینی هستند که توسط امپراتور منصوب می‌شوند! اما آلمانی‌ها بر این تلاش‌های عوام‌فریبانه - که "توده‌ها" را در تقابل با "رهبران" می‌گذارند، تا غرایز ناپسند و جاه‌طلبانه را در آنها برانگیزند، و از طریق سلب اعتماد توده‌ها از "یک دوجین عقلا"، استحکام و ثبات جنبش را به یغما ببرند - صرفاً پوزخند می‌زنند! اندیشهٔ سیاسی به اندازهٔ کافی بین آلمانی‌ها تکامل یافته، و تجربهٔ سیاسی به اندازهٔ کافی کسب شده تا آنان درک کنند بدون همان یک «دوجین» رهبران باتجربه و با استعداد (و افراد با استعداد صد تا صد تا پیدا نمی‌شوند!)، تعلیم دیده و با تجارب طولانی که در هماهنگی کامل با یکدیگر فعالیت می‌کنند، هیچ طبقه‌ای در جامعهٔ مدرن قادر نخواهد بود مبارزهٔ قاطعی را به پیش ببرد. آلمانی‌ها نیز در صفوف خود عوام‌فریبانی داشته‌اند که مجیز آن "صد احمق" را گفته، آنها را بر فراز یک "دوجین عقلا" نشانده، "مشت پولادین" توده‌ها را تجلیل کرده (همانند موس و هاسلمان¹¹)، بخاطر اعمال "انقلابی" نانسجیدهٔ توده‌ها تشویق‌شان نموده، و در آنها تخم بی‌اعتمادی علیه رهبران پیگیر و مصمم کاشته‌اند. سوسیالیسم آلمانی فقط با مبارزه‌ای سخت و بی‌امان علیه هرگونه عناصر عوام‌فریب در درون جنبش سوسیالیستی بود که توانست رشد کند و تا به سطح فعلی قدرتمند شود. حال در چنین مقطعی که سوسیال دموکراسی روسیه بواسطهٔ فقدان رهبران تعلیم دیده، پیشرفته و باتجربه‌ای که بتوانند توده‌های بطور خودانگیخته بیدار شده را راهنمایی کنند، یک بحران تام‌وتمام را از سر می‌گذارند، فرزنانگان ما با ژرف‌اندیشی احمقانه‌ای فریاد بر می‌کشند که: "این بد است که جنبش از صفوف پایین برنمی‌خیزد."

اینکه "کمیتهٔ دانشجویان باثبات نیست و به درد نمی‌خورد"، کاملاً صحیح است؛ ولی آیا از این باید چنین استنتاج کرد که ما مجبوریم کمیته‌ای مرگب از انقلابیون حرفه‌ای داشته باشیم، و علی‌السویه است که فرد صاحب توانایی برای انقلابی حرفه‌ای شدن دانشجو باشد یا کارگر؟ استنتاج شما اما این است که جنبش طبقه کارگر نباید از بیرون بجلو هل داده شود. بنا به ساده‌لوحی سیاسی‌تان، شما توجه نمی‌کنید که بازیچهٔ دست اکونومیستها شده‌اید و در حال پرورش آماتورسیم هستید. اجازه بدهید بپرسیم کجا این دانشجویان ما، کارگران ما را بجلو "هل" دادند؟ آنهم به این معنی که دانشجو، خُرده‌سواد سیاسی خوداندوخته و تکه‌پاره‌های ایده‌های سوسیالیستی کسب کرده‌اش (زیرا رژیم غذایی فکری اساسی دانشجوی امروزی، مارکسیسم قانونی است که تنها می‌توانست تکه پاره‌هایی ابتدایی از این دانش را بدست دهد) را در اختیار کارگر گذاشت؟ هرگز چنین "هل دادن بجلو" ی زیادی، آنهم از خارج، توسط دانشجویان در کار نبوده، بلکه برعکس، تا به اینجا، در جنبش ما خیلی کم بوده؛ زیرا که ما با احتیاط بیش از حد مشغول پختن آش خودمان بودیم، و در قبال عناصر "مبارزهٔ اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت" بی‌اندازه برده‌وار تعظیم کرده‌ایم. ما انقلابیون حرفه‌ای باید این را کار خود بدانیم و بخواهیم که در این نوع از "هل دادن بجلو" صد بار مصرتر از آنچه تاکنون بودیم، باشیم. اما خود این واقعیت که شما واژهٔ زشت "هل دادن بجلو، از بیرون" را به کار می‌برید - که صرفاً در کارگران (لااقل در کارگرانی که باندازهٔ خود شما بی‌اطلاع هستند) بی‌اعتمادی نسبت به همهٔ کسانی ایجاد می‌کند که برایشان از بیرون، دانش سیاسی و تجارب انقلابی می‌آورند، و صرفاً در آنها یک تمایل غریزی به مقاومت علیه کلیهٔ افراد این‌چنینی ایجاد می‌کند - نشانگر آن است که شما عوام‌فریب هستید، و عوام‌فریبان بدترین دشمنان طبقهٔ کارگرند.

¹¹ Most و Hasselmann

لطفاً برای فریاد کشیدن علیه "روش‌های نارقیقانه" من در بحث عجله نکنید. من کوچکترین تردیدی در خلوص نیت شما ندارم. همانطور که گفتم، فرد می‌تواند بخاطر ساده‌لوحی سیاسی نیز عوام‌فریب شود، و من نشان دادم که شما به سطح عوام‌فریبی تنزل کرده‌اید، و من هرگز از تکرار این جمله که عوام‌فریب‌ها بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. اینان، بدترین دشمنانند، چونکه غرایز ناپسند را در توده‌ها برمی‌انگیزند، چونکه کارگری که فکرش هنوز روشن نشده، قادر نیست دشمنش را در میان آنانی که نمایندگیش می‌کنند و گاهی هم صمیمانه بعنوان دوست ظاهر می‌شوند، بازبشناسند. و بدترین دشمنانند، چونکه در دوره تفرقه و تزلزل، درست در هنگامی که جنبش ما تازه دارد شکل می‌گیرد، چیزی آسانتر از گمراه‌سازی توده‌ها، با استفاده از روش‌های عوام‌فریبانه نیست. اینان تنها بعدتر و فقط از طریق از سرگذراندن تجربه تلخ، خطای‌شان را درمی‌یابند. به این خاطر است که شعار روز برای یک سوسیال دموکرات روسیه باید مبارزه قطعی علیه سوابودا و رابوچیہ دلو باشد؛ اینانی که به سطح عوام‌فریبی تنزل کرده‌اند. در این باره بعدتر مفصل‌تر بحث خواهیم کرد.^{۱۲}

"نابود کردن یک دوجین عقلاً آسانتر است تا صد نفر احمق". این حقیقت شگرف (که بخاطرش صد نفر احمق برایتان کف خواهند زد!) فقط به این خاطر واضح به نظر می‌رسد که شما وسط بحث از یک مسئله به مسئله دیگری پریده‌اید. شما صحبت خود را از ریشه‌کن شدن "کمیتہ" و "سازمان" شروع کردید و به آن ادامه دادید، اما اکنون مسئله کنده شدن "ریشه‌های" جنبش "در عمق" را دست‌گرفته‌اید. البته واقعیت این است که جنبش ما نمی‌تواند ریشه‌کن شود، آنهم به این دلیل واقعی که هزاران ریشه بی‌انتهای در عمق، در بین توده‌ها دوانیده‌است؛ ولی صحبت ابداً بر سر این موضوع نبود. تا جایی که به "ریشه‌های عمیق" برمی‌گردد، ما حتی هم‌اکنون نیز علی‌رغم آماتوریسیم‌مان، به تله نمی‌افتیم، با این حال همه ما از به دام افتادن شکایت می‌کنیم و نمی‌توانیم شکایت نکنیم که "سازمانها" دارند به تله می‌افتند و نتیجتاً ادامه کاری جنبش ناممکن خواهد شد. اما از آنجا که شما موضوع به دام افتادن سازمانها را به میان کشیدید و روی نظراتان اصرار می‌ورزید، پس من هم مدعی می‌شوم که به دام افتادن یک دوجین عقلاً بمراتب دشوارتر از صد نفر احمق است. صرفنظر از اینکه شما چقدر توده‌ها را علیه دید "ضددموکراتیک" من بشورانید، من از این موضع دفاع خواهم کرد. چنانچه بارها تکرار کرده‌ام، منظورم از "عقلاً" در رابطه با تشکیلات، همان انقلابیون حرفه‌ای است، صرفنظر از اینکه از بین دانشجویان یا کارگران شکل گرفته باشند. من مدعی هستم (۱) که هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند بدون یک سازمان باثبات از رهبران تداوم خود را حفظ کند؛ (۲) هر قدر توده‌های مردمی که بطور خودانگیخته به مبارزه جلب می‌شوند - که پایه جنبش را تشکیل می‌دهند و در آن شراکت می‌جویند - وسیع‌تر شود، همان قدر لزوم داشتن چنین سازمانی عاجل‌تر می‌گردد، و بر لزوم مستحکم‌تر بودن آن افزوده می‌شود (زیرا برای همه‌گونه عوام‌فریبان، بمراتب آسانتر است که بخش‌های عقب‌مانده‌تر توده‌ها را منحرف کنند)؛ (۳) که چنین سازمانی باید بطور عمده از کسانی تشکیل شود که بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغولند؛ (۴) که در سایه یک حکومت اتوکراتیک، هر قدر اعضای چنین سازمانی را به افرادی که بطور حرفه‌ای به فعالیت انقلابی مشغولند و در مبارزه علیه پلیس سیاسی آموزش حرفه‌ای دیده‌اند، محدود کنیم، همان قدر به دام افتادن سازمان دشوارتر خواهد شد و (۵) تعداد مردمی که - از طبقه کارگر و از سایر طبقات اجتماعی - به جنبش می‌پیوندند و فعالانه در آن فعالیت می‌کنند، بیشتر خواهد شد.

^{۱۲} در اینجا فقط خاطر نشان می‌کنیم که آنچه در خصوص "هل دادن به جلو، از بیرون" و سایر نوشته‌های سوابودا راجع به سازمان گفتیم تماماً در مورد همه اکونومیست‌ها و از آن جمله هوادان رابوچیہ دلو نیز صدق می‌کند؛ زیرا بعضی از آنها همین دید را در باره سازمان، فعالانه موعظه کرده‌اند و از آن دفاع نموده‌اند، حال‌آنکه ها سایرینی در بین‌شان به سوی این نظریات لغزیده‌اند. لنین

از اکونومیست‌ها، تروریست‌ها و "اکونومیست-تروریست‌های"^{۱۳} مان دعوت می‌کنم که به ردّ این گزاره‌ها بپردازند. فعلاً، فقط روی دو تای آخر بحث می‌کنم. این مسئله که به دام افتادن "یک دوجین غُفلا" ساده‌تر است یا "صد احمق"، در خود به سئوالی که قبلاً بررسی شد، می‌انجامد که آیا وقتی که حفظ پنهانکاری اکید ضروری است، تشکیل یک سازمان توده‌ای امکان دارد یا نه. ما هرگز نمی‌توانیم در یک سازمان توده‌ای، درجهٔ مخفی‌کاری را به سطحی برسانیم که جایی برای هیچ گونه سئوال در رابطه با مبارزهٔ بادوام و ممتد علیه حکومت باقی نماند. تمرکز کلیهٔ کارکردهای مخفی در دست حتی‌المقدور عدهٔ قلیلی از انقلابیون حرفه‌ای، به معنای آن نیست که اینها "به جای همه فکر خواهند کرد" و پایینی‌ها فعالانه در جنبش شرکت نخواهند داشت. برعکس، همین اعضاء، بطور فزاینده‌ای انقلابیون حرفه‌ای را از صفوف خود بیرون خواهند داد؛ زیرا محرز خواهد بود که برای تشکیل "کمیته"، تعدادی دانشجو و عده‌ای کارگر که در کار مبارزهٔ اقتصادی هستند، کفایت نخواهد کرد، بلکه سالها طول خواهد کشید تا یک انقلابی حرفه‌ای تربیت شود؛ و آنوقت است که پایینی‌ها نه روی روش‌های آماتوری، بلکه روی چنین آموزشی خواهند "اندیشید". متمرکز کردن کارکردهای مخفی‌کاری سازمان، ابدأً به معنی تمرکز تمام کارکردهای جنبش نیست. شرکت فعال وسیع‌ترین توده‌ها در انتشارات غیرقانونی، به این خاطر که یک "دوجین" از انقلابیون حرفه‌ای کارهای مربوط به عملیات مربوط به مخفی‌کاری را متمرکز ساخته‌اند، نه تنها کمتر نشده بلکه برعکس ده برابر بیشتر خواهد شد. به این ترتیب، و صرفاً به این ترتیب است که می‌توانیم به خواندن انتشارات غیرقانونی، نوشتن برای آنها، و حتی بدرجاتی در توزیع آن تداوم ببخشیم، و به مخفی بودن این کار تقریباً خاتمه بدهیم، زیرا پلیس خیلی زود درخواهد یافت که تعقیب قضایی و اداری هر نسخه از نشریه‌ای - که در هزاران نسخهٔ پخش شده - عبث و ناممکن خواهد بود. این نه تنها در مورد مطبوعات، بلکه در مورد کلیهٔ کارکردهای جنبش - حتی در مورد تظاهرات - نیز صدق می‌کند. شرکت فعال و وسیع توده‌ها نه تنها آسیب نخواهد دید بلکه برعکس، از این واقعیت نفع خواهد برد که یک "دوجین" از انقلابیون آزموده - که کمتر از پلیس تعلیم ندیده اند! - کلیهٔ امور مخفی‌کاری، تهیه اعلامیه‌ها، تنظیم تقریبی نقشه‌های کار، گماردن رهبران برای هر ناحیه شهری، هر نهاد و غیره را متمرکز کرده‌اند. (می‌دانم که به نظرات «ضددموکراتیک» ام اعتراض خواهند کرد، ولی در زیر به این اعتراض نابخردانه بطور کامل پاسخ خواهم داد). متمرکز کردن مخفی‌ترین کارکردها، در یک سازمان از انقلابیون، نه تنها موجب کاهش، بلکه افزایش دامنه و کیفیت فعالیت تعداد زیادی از سایر سازمانهایی می‌شود که برای جمعیت وسیع در نظر گرفته شده و از اینرو گل‌وگشاد و حتی‌المقدور فاقد مخفی‌کاری هستند؛ مثل اتحادیه‌های کارگران، مثل محافل خودآموزشی کارگران و محافل مطالعهٔ ادبیات غیرقانونی، مثل محافل سوسیالیستی و همچنین دموکراتیک موجود در بین کلیهٔ اقشار دیگر مردم، و غیره. ما باید چنین محافل، اتحادیه‌ها و سازمانهایی را در همه جا، به تعداد حتی‌المقدور زیاد، با کارکردهای وسیعاً متنوع داشته باشیم؛ ولی بهبود و زیانبخش خواهد بود که آنها را با سازمان انقلابیون قاطی کنیم، خط فاصل میان آنها را بزداییم و ذهن توده‌ها را برای درک این واقعیت که بمنظور "خدمت" به جنبش توده‌ای، به افرادی نیاز داریم که خود را تماماً وقف فعالیت سوسیال دموکراتیک کنند و با شکیبایی و سرسختی خود را آموزش دهند تا انقلابیون حرفه‌ای بار بیابند، حتی از ناروشنی فعلی گنج تر سازیم.

^{۱۳} در مورد سوابودا، شاید این اصطلاح، از اصطلاح پیشین کار بردی‌تر باشد، چونکه در جزوهٔ "احیاء انقلابی‌گری" از تروریسم دفاع میشود و در مقالهٔ مورد بحث از "اکونومیسم". شاید گفته شود که اگر سوابودا "می‌توانست می‌کرد، اما نمی‌توانست"؛ اهداف و مقاصدش بسیار عالی هستند اما ماحصل کارش سردرگمی تمام‌عیار است. و دلیل عمده‌اش این واقعیت است که سوابودا از ادامه‌کاری سازمان دفاع می‌کند ولی از برسمیت شناختن ادامه‌کاری در اندیشهٔ انقلابی و تئوری سوسیال دموکراسی امتناع می‌ورزد. سوابودا کوشش می‌کند انقلابی حرفه‌ای ("احیاء انقلابی‌گری") را احیاء کند و برای حصول به این مقصود اولاً پیشنهاد ترور هیجان‌آفرین و ثانیاً پیشنهاد ایجاد "سازمانی از کارگران متوسط" ارائه می‌دهد. (سوابودا، شماره ۱، ص ۶۶ و ۶۷) تا احتمال "هُل داده شدن از بیرون" به حداقل برسد. به عبارت دیگر پیشنهاد می‌کند خانه خراب شود تا از چویش برای گرم کردن خانه استفاده گردد. لنین

آری، چنین درکی بی‌اندازه مبهم است. بدترین خطای ما در رابطه با تشکیلات، در واقع این است که با **بدوی کاری**، **اعتبار انقلابیون را در روسیه تنزل داده‌ایم**. کسی که در مسائل تئوریک سست و متزلزل است، و چشم‌انداز محدود دارد، خودانگیختگی توده‌ها را بهانه‌تنبلی خود می‌کند، و بیشتر به دبیر اتحادیه شبیه است تا یک سخنگوی مردم، و قادر نیست تا نقشه وسیع و جسوری پیشنهاد کند که حتی احترام مخالفینش را برانگیزد، و در هنر حرفه‌ایش - یعنی هنر مبارزه با پلیس سیاسی - ناشی و بی‌تجربه است، یک انقلابی نیست بلکه یک آماتور بدبخت است.

هیچ کارگر فعالی از این اظهارات صریح نرنجد، زیرا تا جایی که به آموزش ناکافی برمی‌گردد، من آنها را اول از همه بخودم می‌گیرم. من در محفل مطالعاتی‌ای کار می‌کردم که وظایف بسیار وسیع و همه‌جانبه‌ای را پیش‌روی خود قرار داده بود، و همه‌ما، اعضای محفل، از علم به این واقعیت که در این مقطع از تاریخ مشابه یک آماتور عمل می‌کردیم، بطور واقعی و بطرز دردآوری زجر میکشیدیم. در این مقطع از زمان می‌بایست قادر می‌بودیم بگوییم - با تغییر در یک گفته مشهور: "سازمانی از انقلابیون به ما بدهید، آنوقت روسیه را واژگون خواهیم کرد"، هرچه بیشتر آن احساس شرم‌سوزانی را که آنوقت احساس کرده بودم، بیاد می‌آورم، همان قدر احساساتم نسبت به سوسیال‌دموکرات‌های دروغین تلخ‌تر می‌شود؛ آنانی که موعظه‌شان "در بدنام کردن حرفه انقلابی" است، و نمی‌فهمند که وظیفه‌ما دفاع از تقلیل یک فرد انقلابی به سطح یک آماتور نیست، بلکه **ارتقاء آماتور به سطح انقلابیون** است.

د- دامنه کار سازمانی

حرف‌های ب-اف را درباره "فقدان نیروهای انقلابی متناسب برای عمل، نه تنها در پترزبورگ بلکه در سراسر روسیه احساس می‌شود"، شنیدیم. بنظر نمی‌رسد کسی منکر این واقعیت باشد. اما مسئله بر سر چگونگی توضیح آن است. ب- و می‌نویسد:

"ما بدنبال توضیح علل تاریخی این پدیده نمی‌رویم؛ فقط تاکید می‌کنیم که جامعه‌ای که در نتیجه یک ارتجاع سیاسی طولانی دلسرد شده و بدنبال تغییرات اقتصادی در گذشته و حال شکاف برداشته، از درون صفوف خود **تعداد بی‌نهایت کوچکی از افرادی که برای فعالیت انقلابی متناسب هستند، بیرون میدهد؛ طبقه کارگر با تولید کارگران انقلابی، تا اندازه‌ای صفوف سازمانهای غیرقانونی را تقویت می‌کند، با این حال، تعداد اینگونه انقلابیون پاسخگوی نیازهای زمانه نیست. مسئله باز فراتر از این است زیرا کارگری که ۱۱ ساعت و نیم از روز را در کارخانه می‌گذراند، کاری که عمدتاً می‌تواند در چنین موقعیتی انجام دهد صرفاً ایفای نقش یک آژیتاتور است؛ اما وظیفه پروپاگاندا و سازماندهی، توزیع و بازتکثیر ادبیات غیرقانونی، انتشار اعلامیه‌ها و غیره وظایفی هستند که لزوماً بر دوش نیروی بی‌نهایت کوچک روشنفکران می‌افتد" (رابوچیه دلو، شماره ۶ ص ۳۸ و ۳۹)**

در خیلی از موارد فوق با ب-اف مخالف هستیم؛ بویژه با آنهایی که تاکید کرده‌ایم، او آنجا بطور برجسته‌ای آشکار می‌کند که علی‌رغم بیزاری از آماتوریزم ما (همانند هر کارگر اهل عمل و با فکر)، قادر به یافتن راهی برای گریز از این شرایط غیرقابل تحمل نیست، چرا که زیر فشار اکونومیسم گیر افتاده است. واقعیت این است که جامعه، افراد بسیار زیادی تولید می‌کند که برای جنبش مناسب هستند، اما ما قادر نیستیم از همه آنها استفاده کنیم. در این رابطه، موقعیت وخیم و انتقالی جنبش ما را می‌توان به این شکل فرموله کرد: **مردمی وجود ندارد، با اینحال توده‌ای از مردم وجود دارد**. توده‌ای از مردم وجود دارد، چونکه طبقه کارگر و اقشار اجتماعی متنوع، بطور روزافزون، همه ساله، در صفوف خود تعداد فزاینده‌ای از مردمان ناراضی بیرون می‌دهند که مایل به اعتراض هستند، کسانی که

حاضرند علیه حکومت مطلقه هرگونه مساعدت، و کاری که از دستشان برمی آید انجام دهند. غیرقابل تحمل بودن اوضاع، اگرچه هنوز توسط همه افراد درک نمی‌شوند، ولی با تعداد فزاینده توده مردم معترض، در واقع بیشتر و بیشتر محسوس می‌گردد. در عین حال ما مردمی نداریم، چونکه رهبرانی نداریم، رهبران سیاسی نداریم، سازمان‌دهندگان با استعداد نداریم که بتوانند فعالیت وسیع و در عین حال یک دست و هماهنگی ترتیب دهند که همه نیروها، ولو جزئی، به کار گرفته شوند. "رشد و تکامل سازمانهای انقلابی" نه تنها عقب‌تر از رشد جنبش کارگری است. چیزی که ب-اف هم به آن اذعان دارد - بلکه عقب‌تر از جنبش دموکراتیک عمومی موجود در بین همه اقشار مردم است. (اشاره کنم که حالا ممکن است ب-اف این را بمثابه مکمل استنتاج خود در نظر بگیرد!) دامنه فعالیت انقلابی، در مقایسه با وسعت شالوده خودانگیخته جنبش، زیادی محدود است؛ و زیادی توسط تئوری نادرست "مبارزه اقتصادی علیه کارفرما و حکومت" به بند کشیده شده است. با این حال، در حال حاضر، نه تنها آژیتاتورهای سیاسی بلکه سازمان‌دهندگان سوسیال دموکرات نیز باید "بین کلیه طبقات مردم بروند".^{۱۴} بندرت می‌شود یک کارگر اهل عمل را یافت که تردید بخود راه دهد که سوسیال دموکرات‌ها می‌توانند هزاران دقیقه از وظایف تشکیلاتی خود را بین نمایندگان منفرد طبقات متنوع تقسیم کنند. فقدان تخصص، یکی از جدی‌ترین نقیصه‌های تکنیک ماست که ب- و به حق و با تلخی از آن گله می‌کند. هر قدر که یک "عملیات" جداگانه در راستای هدف مشترکمان کوچکتر باشد، همانقدر می‌توانیم مردمان بیشتری را بیابیم که قادر به اجرای اینگونه عملیات باشند (در اکثر موارد، مردمی که به هیچ وجه قادر نیستند انقلابیون حرفه‌ای بشوند)؛ و همانقدر برای پلیس دشوارتر خواهد شد تا همه این "فعالین خرد" را "به دام بیاورد"، و همانقدر برای پلیس دشوارتر خواهد شد تا برایشان پرونده درست کند، آنهم برای دستگیری بخاطر یک جرم خیلی کوچک، "پرونده‌ای" که بتواند هزینه حکومت برای تأمین "امنیت" را توجیه کند. در مورد تعداد کسانی که حاضرند به ما کمک کنند، و به تغییرات عظیمی که از این لحاظ طی تقریباً پنجسال گذشته بوجود آمده، در فصل پیش اشاراتی داشتیم. از طرف دیگر بمنظور یکی کردن همه این اجزاء و تبدیل آنها به یک گل واحد، و باز بمنظور ممانعت از قطعه‌قطعه شدن جنبش در حالی که کارکردهایش تکه‌تکه می‌شوند، و نیز برای آنکه کسانی که وظایف کوچک را انجام می‌دهند به لزوم و اهمیت کارشان باور بیاورند - بدون اقناع شدن، آنها هرگز کارها را انجام نمی‌دهند.^{۱۵} - همانا داشتن یک سازمان قوی از انقلابیون کارآموده ضروری است. چنین سازمانی هر قدر مخفی‌تر باشد، همانقدر اعتماد به حزب، قویتر و وسیع‌تر خواهد شد. ما می‌دانیم که در ایام جنگ مهم‌ترین چیز، فقط اعتماد به ارتش خودی و قدرت آن نیست، بلکه باید بتوان این احساس اطمینان را به دشمن و به همه عناصر بی‌طرف نیز قبولاند؛ گاهی بیطرفی دوستانه، تعیین‌کننده می‌شود. اگر چنین سازمانی، با چنین شالوده تئوریک مستحکم و ارگان رهبری سوسیال دموکراتیک وجود می‌داشت، دیگر دلیلی برای ترس منحرف شدن جنبش بوسیله عناصر "بیرونی"

^{۱۴} از اینرو احیای بدون تردید روح دموکراتیک اخیراً بین نظامیان دیده شده است، بخشاً بمثابه نتیجه وقوع مکرر نبردهای خیابانی علیه "دشمنانی" نظیر کارگران و دانشجویان. همینکه نیروهای قابل دسترس مان اقتضا کنند، حتماً باید بدون فوت وقت، جدی‌ترین توجه را مصروف پروپاگاندا و آژیتاسیون بین سربازان و افسران، و تشکیل "سازمانهای نظامی" وابسته به حزب کنیم. لنین بخاطر دارم یکبار رفیقی تعریف کرد که یک بازرس کارخانه خواسته بود به سوسیال دموکرات‌ها کمک کند و اینکار را هم کرده بود. اما به تلخی گله کرده بود که نفهمید آیا "اطلاعاتش" به مرکز انقلابی واقعی رسیده بود یا نه؟ و واقعاً اطلاعات او چقدر بدرخور بود؟ و آیا این خدمت کوچک و ناچیزش امکانی برای بهره‌داری داشته است یا خیر؟ هر کارگر اهل عمل البته می‌تواند مثال‌های مشابه را نقل کند دال بر اینکه بدوی بودن کار ما چطور ما را از متحدینمان محروم کرده است. این خدمات، هر چقدر هم که هر کدام "کوچک" باشند ولی وقتی که بطور انبوه کسب می‌شوند ارزشمند می‌گردند. اینها باید از طرف مستخدمین و مأمورین نه تنها کارخانه‌ها بلکه از جانب مأموران پست، راه‌آهن، گمرک و از درون اشراف و کشیش‌ها و سایر بخشهای جامعه، حتی از پلیس و دادگاه به دست ما برسند! اگر ما یک حزب واقعی داشتیم و یک سازمان واقعی از انقلابیون رزمنده، از تکتک این "یاری‌رسان"ها تقاضای کمک نمی‌کردیم، و عجله‌ای نشان نمی‌دادیم تا همیشه و حتماً آنها را در مرکز "کارهای غیرقانونی" مان قرار دهیم، بلکه برعکس، بیشتر مراقبشان می‌شدیم و آنها را برای انجام چنین وظایفی آموزش می‌دادیم؛ و بخاطر می‌سپردیم که بسیاری از دانشجویان وقتی بعنوان مأمور دولت کار بگیرند می‌توانند بیشتر در نقش "یاری‌رسان" به حزب فایده برسانند تا بعنوان یک انقلابی "کوتاه‌مدت". اما تکرار می‌کنم که فقط سازمانی که مستحکم بناشده باشد و با فقدان نیروهای فعال مواجه نباشد، می‌تواند چنین تاکتیکی را بکار بگیرد. لنین

متعددی که جذب آن شده‌اند وجود نمی‌داشت. (برعکس، دقیقاً در حال حاضر، با آماتوریزم رایج ملاحظه می‌کنیم که بسیاری از سوسیال دموکرات‌ها با خیال سوسیال دموکرات بودن، به «کردو» تمایل پیدا می‌کنند). خلاصه اینکه تخصص، ضرورتاً تمرکز را پیش فرض می‌گیرد، و بنوبه خود ضرورتاً آنرا طلب می‌کند.

اما ب-اف که لزوم داشتن تخصص را آنطور خوب توصیف کرده‌بود، در قسمت دوم از استدلالش - که فوقاً نقل کردم - بنظرم، اهمیت تخصص را دست کم گرفته‌است. او می‌گوید تعداد انقلابیون طبقه کارگر کافی نیست. این حرف کاملاً حقیقت دارد؛ و بار دیگر تأکید می‌کنیم که «مکاتبات ارزشمند یک ناظر نزدیک» نظر ما را نسبت به علل بحران کنونی در سوسیال دموکراسی و در نتیجه نسبت به وسایل لازم برای غلبه بر آن، کاملاً تأیید می‌کند. در مجموع، نه تنها انقلابیون عقب‌تر از جنبش خودانگیخته توده‌های بیدار شده هستند، بلکه کارگران انقلابی نیز عقب‌تر از توده‌های بطور خودانگیخته بیدار شده طبقه کارگر هستند. این واقعیت، همچنین، از نقطه نظر "عملی" نه تنها پوچی بلکه از لحاظ سیاسی حتی **ماهیت ارتجاعی** "اصول تعلیم و تربیتی" را - که ما در بحث پیرامون وظایف‌مان نسبت به کارگران پیش می‌کشیم - با گواه روشن مورد تأیید قرار می‌دهد. این واقعیت نشان می‌دهد که نخستین و میرم‌ترین وظیفه ما کمک به آموزش انقلابیون طبقه کارگر است تا **از لحاظ فعالیت حزبی** در همان سطح انقلابیون روشنفکر قرار بگیرند (روی کلمات **از لحاظ فعالیت حزبی**، تأکید شد چونکه رسیدن کارگران به این سطح اگرچه ضروری است اما از سایر لحاظ، رساندن کارگران به سطح روشنفکران نه ساده است و نه خیلی هم ضروری). بنابراین توجه باید در **اصل معطوف به ارتقای کارگران** به سطح انقلابیون باشد؛ وظیفه ما ابداً این نیست که به سطح "توده‌های کارگر" نزول کنیم، آنطوریکه اکونومیست‌ها آرزویش را می‌کنند، یا خودمان را تا سطح "کارگر متوسط" پایین ببریم، آنطوریکه **سوابودا** تمایل دارد (و با این امر به مرتبه دوم "اصول تعلیم و تربیت" اکونومیستی ارتقا پیدا می‌کند!). من لزوم ادبیات مردمی را برای کارگران و بویژه ادبیات مردمی (البته نه مبتذل) و مخصوص کارگران عقب‌مانده را انکار نمی‌کنم. ولی آنچه آزارم می‌دهد قاطی کردن مداوم اصول تعلیم و تربیت با مسائل سیاست و تشکیلات است. آقایان، شمایی که اینقدر نگران "کارگر متوسط" هستید، وقتی در بحث با کارگران - حول سیاست‌های طبقه کارگر و سازمان طبقه کارگر - تمایل‌تان این است که خودتان را تا سطح آنان پایین بیاورید، در واقع دارید به کارگران توهین می‌کنید. در باره مسائل جدی، به شکل جدی بحث کنید؛ اصول تعلیم و تربیت را به آموزگاران بسپارید، و نه سیاسیون و سازمان‌دهندگان! مگر میان روشنفکران نیز، مردمان پیشرفته، "متوسط" و "عوام" وجود ندارند؟ مگر همه، لزوم ادبیات مردمی را برای تحصیل‌کردگان نیز ضروری نمی‌دانند؟ مگر چنین ادبیاتی نوشته نمی‌شوند؟ حالا یکی از همین افراد را فرض کنید که در یک مقاله راجع به سازماندهی دانشجویان کالج یا دانشگاه، مکرراً تکرار کند که کشف تازه‌ای کرده و لازم می‌بیند که پیش از هر چیز یک سازمان از "دانشجویان متوسط" داشته باشیم. نویسنده چنین مقاله‌ای مورد تمسخر قرار خواهد گرفت و حقش نیز هست. به او گفته خواهد شد نظرت را راجع به سازماندهی ارائه کن، البته اگر چیزی در این رابطه داری، آنوقت خودمان تصمیم خواهیم گرفت که چه کسی از ما جزو "متوسط" هاست و چه کسانی بالاتر یا پایین‌تر از متوسط هستند! اما اگر شما هیچگونه نظریات سازماندهی از خودتان ندارید، آنوقت همه تقلای‌تان برای "توده‌ها" و "مردمان متوسط" صرفاً ملال‌آور خواهند بود. باید بفهمید که مسائل مربوط به "سیاست" و "سازماندهی" بقدری در خود جدی هستند که فقط به شیوه جدی باید مورد بررسی قرارگیرند. ما می‌توانیم و باید به کارگران (و دانشجویان و دانش‌آموزان) آموزش دهیم، بنحویکه بتوانیم درباره این مسائل با آنان **بحث کنیم**. اما وقتی هم که این سئوالات را طرح می‌کنید باید پاسخ‌های واقعی [درست] به آنها

بدهید؛ به "متوسط" ها یا "توده‌ها" متوسل نشوید؛ با اظهارنظرهای بیجا و عبارت‌پردازی صرف سرتوته قضایا را هم نیاورید.^{۱۶}

برای آنکه کارگر انقلابی کاملاً آمادهٔ انجام وظیفه‌اش شود، باید مثل یک انقلابی حرفه‌ای بشود. از این رو این گفتهٔ ب-اف نادرست است که چون کارگر ۱۱ ساعت و نیم از وقتش را در کارخانه می‌گذراند، پس مسئولیت سایر کارکردهای انقلابی (به استثنای آژیتاسیون) "**باید ضرورتاً** و بطور عمده روی دوش نیروی فوق‌العاده کوچک روشنفکران بیافتد". این شرایط به هیچ وجه از روی ضرورت محض حاصل نمی‌شود. چونکه عقب‌مانده‌ایم، نصیب‌مان می‌شود، چونکه به وظیفهٔ خودمان - در رابطه با یاری‌رسانی به هر کارگر توانایی که به آژیتاتور، سازمانده، پروپاگانديست و مروج حرفه‌ای تبدیل شود - پی‌نبرده‌ایم. در این مورد، نیروی‌مان را بطرزی واقعا شرم‌آور تلف می‌کنیم؛ ما فاقد توانایی برای مراقبت از آن چیزی هستیم که باید با دلسوزی تربیت و پرورش داده شوند. به آلمانی‌ها نگاه کنید: نیروهای آنها، صدها برابر بیشتر از ما هستند. ولی آنها کاملاً بخوبی می‌فهمند که آژیتاتورهای واقعا توانا و غیره، غالباً از صفوف "متوسط"‌ها بیرون نمی‌آیند. به این خاطر، آنها به فوریت تلاش می‌کنند تا هر کارگر توانایی را در شرایطی جای دهند تا استعدادهایش را تکامل و توانایی‌هایش را بطور کامل مورد بهره‌برداری قرار دهد: یعنی از او یک آژیتاتور حرفه‌ای می‌سازند، تشویق می‌شود تا زمینهٔ فعالیتش را گسترش دهد، و آنرا از یک کارخانه به کل صنعت، و از یک منطقه منفرد به سراسر کشور بسط دهد. او در حرفهٔ خویش تجربه و چالاکی کسب می‌کند، چشم‌اندازش را وسعت می‌بخشد و بر دانشش می‌افزاید؛ او از نزدیک رهبران سیاسی برجستهٔ سایر نقاط و نیز سایر احزاب را می‌بیند؛ و تلاش می‌کند تا خودش را به سطح آنان برساند و دانشش از محیط طبقه کارگر و طراوت باورهای سوسیالیستی را بامهارت حرفه‌ای ترکیب کند؛ چیزی که بدون آن پرولتاریا نمی‌تواند مبارزه سرسختانه‌ای علیه دشمنان کاملاً آموزش دیده‌اش به پیش ببرد. صرفاً از این طریق است که افرادی چون بیل و آئوئر از میان توده‌های کارگر بارمی‌آیند. اما آنچه که در یک کشور بلحاظ سیاسی آزاد، به درجهٔ زیاد، بطور خودبخودی صورت می‌گیرد، در روسیه باید عمداً و نظام‌مند، توسط سازمان‌های ما انجام شوند. یک کارگر آژیتاتور که باقریحه و "مایهٔ امیدواری است" **نباید** ۱۱ ساعت از روز را در کارخانه بگذراند. ما باید ترتیباتی بدهیم که توسط حزب تامین مالی شود؛ که بتواند بموقع مخفی شود؛ که محل فعالیتش را تغییر دهد؛ در غیر این صورت تجربهٔ زیادی به دست نخواهد آورد، چشم‌اندازش را وسعت نخواهد بخشید، و نخواهد توانست در مبارزه علیه ژاندارمها لاقلاً چند سالی دوام بیاورد. همانقدر که جنبش‌شان بطرزی خودانگیخته وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود، همانقدر نیز بر تعداد آژیتاتورهای با استعداد، سازمان‌دهندگان باقریحه، پروپاگانديست‌ها و "کارگران اهل‌عمل" - آنهم به عالی‌ترین مفهوم این کلمه (که تعدادشان در بین روشنفکران ما، که اکثراً تا اندازه‌ای در عادات‌شان، به مضمون روسی، لاقید و تنبل هستند، بسیار قلیل است) - که از خود بیرون می‌دهند، افزوده خواهد شد. روزی که ما از نیروهای بطور ویژه آموزش دیدهٔ کارگران انقلابی‌ای برخوردار شویم که دوره فشردهٔ آماده‌سازی را گذرانده باشند (و البته، انقلابیونی از "همه بخش‌های نظام" وظیفه)، آنوقت هیچ پلیس سیاسی در دنیا قادر نخواهد بود با آنها مقابله کند، زیرا این نیروها، که بیدریغ وقف انقلاب هستند، از اعتماد بی‌حدوحصر وسیع‌ترین توده‌های کارگر بهره خواهند برد. از اینکه بسیار کم توانستیم این "انگیزه" را در کارگران ایجاد کنیم که چنین راهی را طی کنند، مستقیماً **مقصریم**، راهی که برای آنان و برای "روشنفکران"

^{۱۶} سوابودا، شماره ۱، مقاله «سازمان»، ص ۶۶: "گام‌های سنگین ارتش کارگران، همهٔ مطالباتی که از جانب نیروی کار روسی مطرح می‌گردد، تقویت خواهد نمود". البته کلمهٔ کار حتماً باید حرف بزرگ [برجسته] شروع شود! همین نویسنده فریاد برمی‌آورد که: "من نسبت به تحصیل‌کردگان نظر خصومت‌آمیز ندارم، اما [شچدرین (Shchedrin)]، «اما» را اینطور ترجمه کرده است: گوش هرگز بالاتر از پیشانی نمی‌روید! من همیشه از این که کسی با یک مشت کلمات زیبا و شیوا بسراغم بیاید و از من بخواهد که آنها را بخاطر زیبایی و سایر فضایلشان بپذیرم، فوق‌العاده عصبانی می‌شوم." (ص ۶۳). بله، من هم از این موضوع همیشه "فوق‌العاده عصبانی می‌شوم". لنین

مشترک است، و آن همانا آموزش انقلابی حرفه‌ای است. در عوض بجای همه اینها غالباً با موعظه‌هایمان راجع به چیزهایی که برای توده‌های کارگر "قابل دسترس" است و غیره آنها را به عقب هل دادیم.

در این مورد نیز مانند سایر موارد، دامنه محدود کار سازمانی ما، بی‌تردید مستقیماً با این واقعیت مرتبط است (هر چند که اکثریت قریب به اتفاق "اکونومیست‌ها" و تازه‌کاران در فعالیت عملی آن را احساس نمی‌کنند) که ما تئوری و وظایف سیاسی‌مان را به زمینه تنگی محدود کردیم. چنین بنظر می‌رسد که گرنش در مقابل خودانگیختگی، حتی برداشتن یک قدم آنطرف‌تر از آنچه برای توده‌ها "قابل دسترس" است را برایمان وحشتناک کرده است، ترس از اینکه مبدا از سطح نیازهای مستقیم و فوری توده‌ها، زیادی بالاتر برویم. نترسید آقایان! به یاد داشته باشید که ما بلحاظ سازمانی آنقدر در مرتبه پایین قرار داریم که ایده زیادی بالرفتن، مسخره است!

ه - سازمان "توطئه‌گر" و "دموکراتیسم"

هنوز کسان زیادی بین ما هستند که به "آوای زندگی" آنچنان حساسند که بیش از هر چیز در دنیا، از همین می‌ترسند، و طرفداران نظریات مطروحه در اینجا را، به متابعت از مشی ناردنایا ولیا^{۱۷} و عدم درک "دموکراتیسم" و غیره متهم می‌کنند. این اتهامات که البته توسط **رابوچیہ دلو** بازتاب داده شده‌اند نیاز دارند که مورد بررسی قرار گیرند.

نویسنده این سطور بخوبی واقف است که اکونومیست‌های پترزبورگ نیز **رابوچایا گازتا** را به داشتن مشی ناردنایا ولیا متهم می‌کردند (که کاملاً قابل فهم است وقتی با **رابوچایا میسل** مقایسه شود). از اینرو، اندکی پس از آغاز انتشار **ایسکرا**، وقتی یکی از رفقا بما اطلاع داد که سوسیال دموکرات‌های شهر ایکس [فلان]، **ایسکرا** را ارگان ناردنایا ولیا توصیف کرده‌اند، چندان غافلگیر نشدیم. البته از این اتهام مسرور شدیم، زیرا کدام سوسیال دموکرات صادق هست که از طرف اکونومیست‌ها به هواداری از ناردنایا ولیا متهم نشده باشد؟!

این اتهامات نتیجه یک سوء تفاهم دوگانه هستند: اولاً، تاریخ جنبش انقلابی بقدری در بین ما ناآشناست که هرگونه عقیده‌ای - راجع به یک سازمان متمرکز و رزمنده که به تزار اعلان جنگ قطعی بدهد - با اسم ناردنایا ولیا تداعی می‌شود. حال آنکه آن سازمان باشکوهی که انقلابیون سالهای هفتاد داشتند، و می‌بایست الگو یمان می‌شد، توسط ناردنایا ولیا تأسیس نگردید بلکه بدست **زملیا ای ولیا**^{۱۸} پایه‌گذاری شد که بعداً به چرنی پردل^{۱۹} و ناردنایا ولیا انشعاب کرد. نتیجتاً، در هر سازمان انقلابی رزمنده، یک خصلت ویژه ناردنایا ولیایی دیدن، بلحاظ تاریخی و منطقی بی‌معنی است؛ چون هیچ گرایش انقلابی، اگر جداً بفکر مبارزه باشد، نمی‌تواند بدون چنین سازمانی پیش برود. خطای ناردنایا ولیا در تلاش برای تجمع همه ناراضیان در یک سازمان، و سوق دادن آن در راستای مبارزه قطعی با اتوکراسی نبود؛ بلکه برعکس، این عظیم‌ترین امتیاز آنان بود. اشتباه آنان اتکایشان به تئوری بود که در ماهیت ابداً انقلابی نبود، و اعضای ناردنایا ولیا یا نمی‌دانستند یا نمی‌توانستند که یک ارتباط ناگسستنی بین جنبش خود و مبارزه طبقاتی، در

^{۱۷} Narodnaya Volya

^{۱۸} Zemlya i Volya بمعنی زمین و اراده در سال ۱۸۷۶ تأسیس شد. بنظر آنها نیروی عمده انقلابی در روسیه نه طبقه کارگر بلکه دهقانان بودند و راه رسیدن به سوسیالیسم از طریق ایشین‌های (کمون‌های) دهقانی می‌گذشت. آنها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه بر ضد تزار و ترویج نظریات خود به روستا یا باصطلاح بین خلق میرفتند. به همین دلیل به آنها ناردنیک می‌گفتند زیرا در روسی کلمه نارد یعنی خلق. در سال ۱۸۷۹ حزب دچار انشعاب شد. شاخه جدید به سیاست تروریستی رویکرد نشان داد.

^{۱۹} Chorny Peredel

یک جامعه کاپیتالیستی در حال توسعه، ایجاد کنند. فقط قصور بزرگ در درک مارکسیسم (یا "درک" آن بر مبنای "استروویسم") می‌توانست به پاکیری چنین عقیده‌ای بیانجامد که خیزش توده‌ها، و پیدایی یک جنبش خودانگیخته طبقه کارگر، وظیفه ما در ایجاد سازمانی به همان خوبی سازمان انقلابیونی که زملیا ای ولیاها داشتند، و یا حتی سازمانی بر مراتب بهتر از آن را از دوش ما برمی‌دارد. برعکس، این جنبش چنین وظیفه‌ای را بر عهده ما گذاشت، زیرا مبارزه خودانگیخته پرولتاریا، تا زمانی که توسط یک سازمان قدرتمند از انقلابیون رهبری نشود، مبارزه طبقاتی راستین پرولتاریا نخواهد شد.

ثانیاً، عده زیادی، از جمله ظاهراً کریچفسکی (رابوچیه دلو، شماره ۱۰، ص ۱۸)، راجع به مشاجرات همیشگی سوسیال دموکرات‌ها علیه دید "توطئه‌گرایانه" در مبارزه سیاسی، دچار بدفهمی هستند. ما علیه محدودسازی مبارزه سیاسی به توطئه، همواره اعتراض کرده و البته به اینکار ادامه خواهیم داد.^{۲۰} ولی مسلماً این به آن معنی نیست که لزوم وجود یک سازمان قدرتمند انقلابی را انکار کنیم. از اینرو، در جزوه‌ای که در زیرنویس قبلی بدان اشاره شد، پس از مشاجره علیه تقلیل مبارزه سیاسی به توطئه، توصیفی از یک سازمان بدست داده می‌شود (بمثابه یک [الگوی] مطلوب سوسیال دموکراتیک) که آنقدر قدرتمند است که بمنظور "وارد آوردن یک ضربه خردکننده بر حکومت مطلقه" می‌تواند به "شورش" و سایر اشکال حمله متوسل شود.^{۲۱} این چنین سازمان انقلابی قدرتمند، در یک کشور اتوکراتیک می‌تواند به لحاظ شکل، یک سازمان "توطئه‌گر" توصیف شود، زیرا واژه فرانسوی "کنسپیراسیون" معادل واژه روسی زاگووار (به معنی توطئه) است، و چنین تشکیلاتی باید از حداکثر مخفی کاری برخوردار باشد. برای چنین سازمانی، مخفی کاری بقدری ضروری است که سایر شرایط (تعداد و گزینش اعضا، کارکردها و غیره) باید براساس آن شکل داده شوند. به همین خاطر ترس از این اتهام که ما سوسیال دموکرات‌ها خواهان راه‌اندازی یک سازمان توطئه‌گر هستیم، در واقع شدیداً ساده‌لوحی خواهد بود. چنین اتهامی، باید هم‌چون اتهام هواداری از مشی ناردنایا ولیا از طرف اکونومیست‌ها، بمثابه تعریف تلقی شود!

ممکن است به ما اعتراض شود که چنین سازمان مخفی قدرتمندی که تمام سرخ‌های فعالیت‌های مخفی را در دستانش متمرکز می‌کند، سازمانی که ضرورتاً متمرکز است، ممکن است بسیار بسهولت دست به حمله ناپخته بزند، و یا ممکن است نسنجیده - پیش از آنکه نارضایتی سیاسی، و غلیان و خشم طبقه کارگر و غیره شدت و حدت یافته باشد و امکان و لزوم چنین حمله‌ای را فراهم کرده باشد - جنبش را شدت ببخشد. در پاسخ به این اعتراض می‌گوییم: تا آنجایی که به بحث انتزاعی برمی‌گردد، البته نمی‌شود انکار کرد که یک سازمان رزمنده ممکن است بطور نسنجیده در نبردی درگیر شود که می‌تواند به شکستی بیانجامد که در شرایط دیگر کاملاً قابل پرهیز بود. ولی در رابطه با چنین مسئله‌ای نمی‌توانیم خود را به استدلال انتزاعی محدود کنیم، چون هر نبردی احتمالاً مجرد شکست را در درون خود حمل می‌کند، و بمنظور کاهش این احتمال، راهی بجز آمادگی سازمان یافته برای نبرد نیست. اگر مسئله را مشخصاً از موقعیت کنونی روسیه دنبال کنیم، لزوماً به این استنتاج قطعی باید برسیم که بمنظور ثبات بخشیدن به جنبش، و برحذر داشتن آن از حملات احتمالاً ناسنجیده، وجود یک سازمان انقلابی قدرتمند مطلقاً

^{۲۰} رجوع شود به «وظایف سوسیال-دمکرات‌های روسیه» ص ۲۱، جروبوت با پ.ل. لاوروف. لنین
^{۲۱} «وظایف سوسیال دموکرات‌های روسی»، ص ۲۳. در همین رابطه، از این واقعیت که رابوچیه دلو یا آنچه را می‌گوید نمی‌فهمد و یا اینکه نظراتش را "یا باد" تغییر می‌دهد، توصیف دیگری بدست می‌دهیم. در شماره اول رابوچیه دلو این جملات را با حروف برجسته می‌بینیم: "ماهیت مندرجات در نشریه کاملاً با برنامه هیئت تحریریه رابوچیه دلو تطبیق می‌کند" (ص ۱۴۲). واقعاً؟ آیا این دید که سرنگونی اتوکراسی نباید نخستین وظیفه جنبش توده‌ای باشد با نظراتی که در جزوه «وظایف سوسیال دموکرات‌های روسی» آمده، مطابقت دارد؟ آیا تئوری «مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت» و «تئوری مراحل» با نظرات درج شده در جزوه یادشده مطابقت دارد؟ آیا ارگانی که معنای "تطبیق نظری" را اینقدر عجیب و غریب می‌فهمد، می‌تواند به اصول محکمی پایبند باشد، قضاوت را به خواننده می‌سپاریم. لنین

ضروری است. دقیقاً در زمان حاضر - که چنین سازمانی هنوز وجود خارجی ندارد - و در همین مقطع که جنبش انقلابی سریعاً و بطور خودانگیخته در حال رشد است، ما شاهد پاگیری دو خط مشی افراطی مخالف هم هستیم (که بنا به انتظار، "به هم می‌رسند"). این دو عبارتند از: اکونومیسم سراپا غلط و موعظهٔ میانه‌روی؛ و "ترور تهییج‌انگیز" به همان اندازه غلط که می‌کوشد تا "مصنوعاً نشانه‌هایی را ظاهر سازد که دال بر پایان جنبشی است که در حال تکامل و تقویت خود است و هنوز به آغاز نزدیکتر است تا به پایان." (مقالهٔ و. زاسولیچ، زاریا، شمارهٔ ۲-۳ ص ۳۵۳) مثال **رابوچیه دلو** نشان می‌دهد که هنوز سوسیال دموکرات‌هایی وجود دارند که بسوی هر دوی این مشی‌های افراطی خم می‌شوند. این غافل‌کننده نیست زیرا صرف‌نظر از سایر دلایل، "مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت" هرگز نمی‌تواند انقلابیون را راضی کند، و نتیجتاً همیشه جا برای ظهور افراط‌گراها در اینجا و آنجا باز می‌شود. تنها یک سازمان متمرکز و رزمنده - که پیگیرانه سیاست سوسیال دموکراتیک را دنبال می‌کند و باصطلاح همهٔ غرایز و تمایلات انقلابی را ارضا می‌نماید - قادر است جنبش را از حملات نسنجیده برحذر دارد و آنرا برای حملاتی که نوید موفقیت می‌دهند آماده سازد.

ممکن است دوباره اعتراض کنند که نظریاتی که حول سازمان بیان کردیم با "اصل دموکراتیک" مغایرت دارد. اگرچه اتهام قبلی بطور ویژه منشأ داخل کشوری داشت، اما حالا، این یکی **بطور ویژه خصیصهٔ خارج کشوری** دارد. تنها یک سازمان خارج کشوری (مثل اتحادیهٔ سوسیال دموکرات‌های روسیه) قادر بود که به هیئت تحریریهٔ خود، دست‌ورالعمل‌هایی مثل آنچه در زیر می‌آید، بدهد:

"اصل تشکیلاتی. به منظور تضمین رشد موفقیت‌آمیز و حفظ وحدت سوسیال دموکراسی، باید که اصل گستردهٔ دموکراتیک تشکیلات حزبی مورد تاکید قرارگیرد، توسعه داده شود و برایش مبارزه شود؛ و این امر مخصوصاً از این نظر ضرورت دارد که گرایش‌های ضددموکراتیکی خود را در صفوف حزب مان آشکار کرده‌اند" (دو کنگره، ص ۱۸).

در فصل آینده خواهیم دید که **رابوچیه دلو** چگونه علیه گرایش‌های ضددموکراتیک ایسکرا می‌جنگد. اما حالا قصد داریم تا این "اصل" را که توسط اکونومیست‌ها مطرح شده مورد بررسی دقیق‌تر قرار دهیم. احتمالاً همه موافق خواهند بود که "اصل گستردهٔ دموکراتیک" دو پیش‌شرط زیر را می‌طلبد: نخست علنی بودن کامل، دوم انتخابی بودن کلیهٔ مقامات. صحبت از دموکراسی، در غیاب علنیت، مضافاً غیاب علنیتی که صرفاً به اعضای سازمان محدود نمی‌شود - بی‌معنی است. ما حزب سوسیالیست آلمان را یک سازمان دموکراتیک می‌نامیم چونکه همهٔ فعالیت‌هایش علنی هستند و حتی جلسات کنگرهٔ حزب بطور علنی برگزار می‌شوند. هیچ‌کس سازمانی را که خودش را از دیگران مخفی می‌کند، یک تشکیلات دموکراتیک نمی‌نامد. پس مطرح کردن "اصل گستردهٔ دموکراتیک"، به چه دردی می‌خورد وقتی که شرط پایه‌ای برای این اصل، **نمی‌تواند** توسط سازمان مخفی برآورده شود؟ آوردن "اصل گسترده" بسادگی نشان می‌دهد که این یک عبارت پُرطمطراق ولی توخالی است. بعلاوه، این جمله نشانگر فقدان درک کامل از وظایف مبرم فعلی سازمانی است. همه می‌دانند که فقدان مخفی‌کاری بین توده‌های "گستردهٔ انقلابیون" ما چقدر عظیم است. ما گلایهٔ تلخ ب-اف را پیرامون این امر و مطالبه‌اش برای "سخت‌گیری در گزینش اعضا" را شنیدیم (**رابوچیه دلو**، شمارهٔ ۶، ص ۴۲) با اینحال افرادی که به داشتن "شم واقعیات" قوی بخود می‌بالند، در چنین اوضاعی، **اصرارشان** نه بر رعایت شدیدترین مخفی‌کاری، و نهایتاً سخت‌گیری در انتخاب اعضا (و نتیجتاً محدودتر)، بلکه روی "اصل گستردهٔ دموکراتیک" است! این یعنی گم کردن سوراخ دعا.

دربارهٔ خصیصهٔ دوم دموکراسی، یعنی اصل انتخاب نیز اوضاع بهتر از این نیست. در کشورهای واجد آزادی سیاسی، این شرط، مسلم فرض می‌شود. در مادهٔ اول آیین‌نامهٔ سازمانی حزب سوسیال دموکراتیک آلمان چنین آمده‌است:

"کسانی عضو حزب محسوب می‌شوند که اصول برنامه حزبی را بپذیرند و حتی المقدور از حزب پشتیبانی کنند". از آنجایی که گل عرصه سیاست مثل صحنه بازی تئاتر، در معرض دید عموم است، این پذیرش یا عدم پذیرش، پشتیبانی یا مخالفت، از طریق مطبوعات گرفته تا جلسات عمومی، برای همگان یک امر شناخته شده است. هر کسی می‌داند که فلان سیاستمدار از کجا فعالیتش را آغاز کرد، چه راهی را پیمود تا به این سطح از تحول رسید، چه کاری در شرایط دشوار از او سر زده، و چه شایستگی‌هایی دارد؛ نتیجتاً، همه اعضای حزب، با تکیه بر واقعیات، می‌توانند فلان شخص را برای یک مسئولیت معین حزبی انتخاب کرده یا از انتخابش امتناع کنند. وجود نظارت همگانی (به معنی دقیق کلمه) بر هر اقدام مسئولین حزبی، در حوزه سیاسی، یک مکانیسم اجرایی خودکار ایجاد می‌کند که در زیست‌شناسی "بقای سازگارترین‌ها" خوانده می‌شود. "انتخاب طبیعی" با علنیت تام و تمام، و نظارت عمومی، این اطمینان را فراهم می‌کند که در تحلیل نهایی، هر شخصیت سیاسی "در جایگاه شایسته خود" قرار گیرد، و کاری را انجام دهد که با قدرتها و توانایی‌های متناسب‌ترین باشد، و عواقب اشتباهاتش را شخصاً احساس کند، و در برابر چشم همگان اثبات کند که قادر است اشتباهاتش را بپذیرد و از آن احتراز جوید.

حال سعی کنید این تصویر را در قاب اتوکراسی خودمان جا کنید! آیا در روسیه قابل تصور هست کسی که اصول برنامه حزبی را می‌پذیرد و حتی المقدور از حزب پشتیبانی می‌کند، بتواند هر اقدام یک فرد انقلابی را که مخفی‌کاری می‌کند، زیر کنترل بگیرد؟ آیا این امکان برای همگان هست تا یکی از این انقلابیون را برای یک مسئولیت معین انتخاب کنند، آنهم وقتی که منافع فعالیت [تشکیلاتی] ایجاب می‌کند که یک انقلابی هویتیش را از نه دهم "همگان" پنهان نگه دارد؟ کمی روی معنی واقعی کلمات پُرطمطراقی که **رابوچیه دلو** به کار می‌برد دقت کنید، آنوقت خواهید دید که «دموکراسی گسترده»، در سازمان حزبی، آنهم در ظلمت اتوکراسی و سلطه ژاندارمری، صرفاً یک **بازیچه بی‌مصرف و زیان‌بخش** است. "بازیچه بی‌مصرف" است چونکه در واقع، نه هیچ سازمان انقلابی، دموکراسی وسیع را تجربه کرده و نه می‌تواند تجربه کند، هر چقدر هم که خواهانش باشد. "بازیچه زیان‌بخش" است چونکه هرگونه تلاش برای تحقق "اصل گسترده دموکراتیک" فقط کار پلیس را برای اجرای حملات وسیع‌تر تسهیل می‌کند، و بدوی کاری غالب را تداوم می‌بخشد، و اذهان کارگران اهل‌عمل را از وظیفه جدی و مبرم خودسازی - بمثابه انقلابی حرفه‌ای - منحرف می‌سازد و آنها را مشغول تدوین آیین‌نامه‌های بلندبالای "کاغذی" برای سیستم‌های انتخاباتی می‌کند. فقط در خارج از کشور - یعنی جایی که غالباً افراد فاقد امکان انجام فعالیت واقعی به دور هم جمع می‌شوند - این "دموکراسی بازی" می‌تواند در اینجا و آنجا، بویژه در بین گروه‌های کوچک دیده شود.

بمنظور نشان دادن نامعلومی ترفند مورد پسند **رابوچیه دلو** در پیشبرد "اصل" دموکراسی قابل اتکا در امور انقلابی، باز باید شهادی را احضار کنم. و این شاهد ی. سربریاکف^{۲۲} دبیر مجله ناکانونه چاپ لندن است که به رابوچیه دلو علاقه مفرط، و از پلخائف و "پلخائفی‌ها" نفرت بسیار زیاد دارد. **ناکانونه** در مقالاتش پیرامون انشعاب در «اتحادیه سوسیال دموکرات‌های روسیه، خارج از کشور»، کاملاً جانب **رابوچیه دلو** را می‌گیرد و کلی ناسزا بار پلخائف می‌کند. بنابراین این شاهد، در رابطه با این مسئله فوق‌العاده با ارزش است. **ناکانونه** در شماره هفتم (ژوئیه ۱۸۹۹)، در مقاله‌ای تحت عنوان "در رابطه با مانیفست گروه خود-رهایی کارگران"، بقلم ی. سربریاکف، استدلال کرد که سخن گفتن از چیزهایی مثل "خودفریبی، رهبری و باصلاح آرئوپاژ"^{۲۳} در یک جنبش انقلابی جدی، خجالت آور بود و از جمله نوشت:

^{۲۲} Y. Serebryakov دبیر مجله ناکانونه Nakanune
^{۲۳} Areopagus نام دیوان عالی در آتن باستان

"میشکین، روگچف، ژلیابف، میخائیلوف، پروفسکایا، فیگنر و دیگران هرگز خود را رهبر بحساب نیاوردند، و هیچکس آنها را برای رهبری انتخاب نکرد و برنگزید، هرچند که آنها در عالم واقعیت از رهبران بودند، چونکه در دوره پروپاگاندا و نیز در دوره مبارزه علیه حکومت، اینان سنگینی بار را به دوش کشیدند، به خطرناکترین نقاط رفتند، و فعالیت‌هایشان پُرثمرترین بودند. آنها رهبر شدند، نه به این خاطر که آرزوی آنها داشتند، بلکه رفقای پیرامون‌شان، به دانایی، توانایی و وفاداری آنها اعتماد داشتند. ترس از نوعی آرئوپاژ [اگر از ترس نیست پس چرا باید درباره‌اش نوشت؟] که مستبدانه جنبش را اداره کند، زیادی ساده‌لوحی است. چه کسی به آن توجه می‌کند؟"

از خواننده می‌پرسیم: تفاوت "آرئوپاژ" با "گرایشات ضددموکراتیک" در چیست؟ آیا آشکار نیست که اصل سازمانی "قابل باور" رابوچیه دلو نیز همین‌قدر ساده‌لوحانه است؟ چون اگر "رفقای پیرامون‌شان به دانایی، توانایی و وفاداری آنها" اعتماد نداشتند، هیچ کس از "آرئوپاژ"، یا مردمی با "گرایشات ضددموکراتیک" پیروی نمی‌کرد! و خجالت‌آور است، زیرا این یک یورش عوامفریبانه است چونکه روی خودبزرگ‌بینی عده‌ای، و بی‌توجهی سایرین به وضعیت واقعی جنبش ما، و فقدان آموزش و بی‌توجهی به تاریخ جنبش انقلابی از جانب سایرین حساب باز کرده‌است. یگانه اصل سازمانی جدی برای کارگران فعال جنبش ما باید عبارت باشد از مخفی‌کاری بسیار شدید، انتخاب بسیار دقیق اعضاء، و آموزش انقلابیون حرفه‌ای. اگر این خصوصیات وجود داشته باشند، حتی چیزی فراتر از "دموکراتیسم" برایمان تضمین خواهد شد، که همانا اعتماد کامل، رفیقانه و متقابل در بین انقلابیون است؛ این برایمان مطلقاً ضرورت دارد، زیرا در روسیه امکان جایگزین ساختن آن با کنترل دموکراتیک عمومی وجود ندارد. اشتباه بزرگی خواهد بود اگر باور کنیم که ناممکن بودن کنترل "دموکراتیک" واقعی سبب می‌شود که اعضاء سازمان انقلابی، مورد کنترل قرار نگیرند. البته آنها وقت این کار را ندارند که درباره اشکال بازپچه‌ای دموکراتیسم (دموکراتیسم در درون یک هسته بسته و فشرده از رفقای که در بین‌شان اعتماد کامل و متقابل غالب است) بیندیشند، اما حس زنده‌ای نسبت به مسئولیت‌شان دارند، و از روی تجربه می‌دانند که یک سازمان متشکل از انقلابیون واقعی، برای خلاصی از شرّ یک عضو بی‌ارزش کوتاهی نخواهد کرد. بعلاوه، در روسیه (و در سطح جهانی) یک عقیده عمومی نسبتاً متکاملی راجع به محافل انقلابی وجود دارد که تاریخ طویلی را پشت‌سر نهاده، و هرگونه انحراف از وظایف رفیقانه (و "دموکراتیسم" واقعی و نه بازپچه‌ای! مطمئناً بخشی از مفهوم رفاقت را تشکیل می‌دهد) را بسختی و با بی‌رحمی مجازات می‌کند. همه اینها را در نظر بگیرید آنوقت خواهید دید که این حرف‌ها و قطعنامه‌ها که پیرامون "گرایش‌های ضددموکراتیک" گفته و نوشته شده، بوی پوسیدگی ژنرال‌بازی‌هایی را می‌دهد که در خارج از کشور رایجند.

این را هم باید در نظر داشت که سرمنشاء دیگر این حرف‌ها - یعنی ساده‌لوحی - بطور مشابهی با عقاید گنگ در باره معنای دموکراسی پرورانه می‌شود. در کتاب زوج وب^{۲۴} پیرامون تریدیونیون‌های انگلیس، فصل جالبی تحت نام "دموکراسی بدوی" وجود دارد. در این کتاب نویسندگان نقل می‌کنند که چگونه کارگران انگلیس، در نخستین دوره حیات اتحادیه‌های‌شان، آنها بمثابه نشانه حتمی دموکراسی در نظر می‌گرفتند که در آن همه اعضاء کلیه کارهای مربوط به اداره اتحادیه‌ها را انجام می‌دادند؛ نه تنها تمام مسائل از طریق آرای همه اعضاء حل می‌گشت بلکه مسئولیت‌های اتحادیه بنوبت توسط اعضاء انجام می‌شد. یک تجربه تاریخی درازمدت لازم بود تا کارگران به پوچی چنین مفهومی از دموکراسی پی‌ببرند و لزوم وجود نهادهای واجد نمایندگی از یک طرف، و کارمندان تمام وقت را، از طرف دیگر دریابند. تنها پس از چند بار ورشکستگی مالی صندوق‌های تریدیونیون، کارگران دریافتند که میزان حق عضویت و مزایا را نمی‌توان صرفاً با رأی‌گیری دموکراتیک حل کرد، بلکه اینکار اظهارنظر متخصصین بیمه را نیز نیاز

^{۲۴} Webb

دارد. بگذارید نگاهی نیز به کتاب کائوتسکی راجع به پارلمانتاریسم و قانونگذاری توسط مردم، بیندازیم. در آنجا می‌بینیم که استنتاج‌های یک تئوریسین مارکسیست با درس‌های آموخته‌شده از تجارب عملی درازمدت کارگرانی که "بطور خودانگیخته" سازماندهی کرده اند، تطابق می‌کند. کائوتسکی علیه مفهوم بدوی ریتینگ‌هاؤوز^{۲۰} از دموکراسی شدیداً اعتراض می‌کند؛ و اشخاصی را که به نام دموکراسی خواستار آند که "روزنامه‌های توده‌ای باید مستقیماً توسط مردم ویرایش شوند" به باد تمسخر می‌گیرد؛ و نشان می‌دهد که وجود روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و نمایندگان مجلس و غیره، برای رهبری کردن سوسیال دموکراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا لازم هستند؛ او به سوسیالیسم آنارشپیستا و ادبایی می‌تازد که در "تلاش برای تاثیرگذاری"، به ستایش از قانونگذاری مستقیم مردم می‌پردازد و کلاً نمی‌فهمند که این ایده، در جامعه مدرن، صرفاً بطور نسبی قابل اجراست.

کسانی که در جنبش ما فعالیت عملی کرده باشند می‌دانند که مفهوم "بدوی" از دموکراسی، در بین توده‌های دانشجویان و کارگران چقدر شیوع دارد. [ار اینرو] تعجب‌آور نیست که این مفهوم، هم به آیین‌نامه‌های سازمانها، و هم به ادبیات نفوذ کرده باشد. اکونومیست‌های برنشتاین‌مآب در آیین‌نامه‌های‌شان اینطور آورده‌اند: "بند ۱۰: کلیه کارهایی که بر منافع کل سازمان تریدیونیون تاثیر می‌گذارند باید با آراء اکثریت اعضاء تصمیم‌گیری شوند". اکونومیست‌های تروریست‌مآب نیز بدنبال آنها تکرار می‌کنند: "تصمیمات کمیته فقط زمانی قابل اجرا خواهند شد که توافق همه محافل را گرفته باشند" (سوابود، شماره ۱، ص ۶۷). ملاحظه کنید که پیشنهاد برای اجرای یک رفراندوم وسیع، توأمان با این خواست که کل تشکیلات باید بر اساس انتخابات بنا شود، مطرح می‌گردد! البته به هیچ وجه قصد محکوم کردن کارگران اهل عمل را - که امکان بسیار کمی برای مطالعه تئوری و عمل سازمانهای واقعاً دموکراتیک داشته‌اند - در سر نداریم. اما وقتی رابوچییه دلو، که مدعی رهبری است، در چنین شرایطی خود را به صدور قطعنامه راجع به اصول گسترده دموکراتیک محدود می‌کند، آیا می‌شود کارش را بجز "تلاش برای تاثیرگذاری" توصیف نمود؟

و- کار محلی و سراسری

اعتراض‌ها مبنی بر اینکه طرح سازماندهی ارائه شده غیردموکراتیک و توطئه‌گرایانه است، تماماً نادرست می‌باشند. با این وجود، یک مسئله باقی می‌ماند که غالباً طرح می‌شود و شایسته است که دقیقاً مورد بررسی قرارگیرد؛ و آن رابطه میان کار محلی و سراسری در روسیه است. اظهار نگرانی می‌شود که تشکیل یک سازمان متمرکز چه بسا مرکز ثقل را از اولی [کار محلی] به دومی [کار سراسری] بچرخاند، و بواسطه تضعیف روابط ما با توده‌های کارگر، و عدم تداوم آژیتاسیون محلی، در کل به جنبش آسیب وارد سازد. در پاسخ به این نگرانی‌ها می‌گوییم که جنبش ما در همین چند سال اخیر، دقیقاً از این رنج برده که فعالین محلی زیاد از حد در کارهای محلی غرق شده‌اند؛ از اینرو مطلقاً لازم است که مرکز ثقل قدری به امور سراسری چرخانده شود؛ و چنین کاری نه تنها تضعیف‌مان نمی‌کند بلکه روابط محلی‌مان و تداوم آژیتاسیون محلی را تقویت خواهد کرد. به بررسی مسئله روزنامه‌های مرکزی و محلی بپردازیم. همینجا می‌خواهم از خواننده خواهش کنم از یاد نبرد که نقل انتشار روزنامه‌ها فقط مثالی است تا بکمک آن فعالیت

^{۲۰} Moritz von Rittinghaus از ایده دموکراسی مستقیم دفاع می‌کرد. کائوتسکی در کتابش تحت عنوان *Parlamentarismus und Demokratie* این ایده را مورد نقد قرار داد و از جمله اعلام کرد که این مدل به درد کشورهای کوچکی مثل سوئیس می‌خورند که با کانتون‌ها اداره می‌شوند و نه کشورهای بزرگی مثل آلمان. (به نقل از Cornelia Ilie, Kari Palonen, *Parliament and Parliamentarism: A Comparative History of a European Concept*. P. 266)

انقلابی بی‌اندازه پُردامنه‌تر و همه‌جانبه‌تر - بطورکلی - تشریح شود. در دورهٔ نخست جنبش توده‌ای (سالهای ۱۸۹۸-۱۸۹۶)، تلاشی از جانب کارگران انقلابی محلی برای انتشار یک نشریه سراسری - **رابوچایا گازتا** - بعمل آمد. در دورهٔ بعدی (سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۰) جنبش قدم بزرگی بجلو برداشت، ولی توجهٔ رهبران تماماً بر نشریات محلی معطوف بود. اگر تعداد گُل نشریات منتشر شده را حساب کنیم خواهیم دید که بطور متوسط، یک شماره در ماه منتشر شده‌اند.^{۲۶} آیا این کار آماتوریسم ما را بوضوح به تصویر نمی‌کشد؟ آیا این بروشنی نشان نمی‌دهد که سازمان انقلابی ما، پشت‌سرِ رشد خود بخودی جنبش قرار گرفته است؟ اگر همان تعداد نسخه، نه از جانب گروه‌های محلی پراکنده، بلکه از جانب یک سازمان واحد منتشر می‌شد آنوقت نه تنها قوای بی‌نهایت زیادی را پس‌انداز می‌کردیم بلکه در فعالیت‌مان، ثبات و دوام بمراتب بیشتری را تضمین می‌نمودیم. این نکتهٔ ساده غالباً از دید آن کارگران اهل عملی که **بطور فعال** و تقریباً انحصاری روی نشریات محلی کار می‌کنند (متأسفانه حتی در حال حاضر این امر در اکثر موارد صدق می‌کند)، و نیز نویسندگانی که دُن کیشوت‌مآبی حیرت‌انگیزی را در این رابطه بنمایش می‌گذارند، بدور مانده است. یک کارگر اهل عمل معمولاً به این استدلال اکتفا می‌کند که برای کارگران محلی درگیر شدن در سازماندهی روزنامه سراسری "دشوار" است^{۲۷}، و وجود نشریات محلی از فقدان کامل نشریه بهتر است. البته این استدلال کاملاً صحیح است و ما هم در مجموع، اهمیت بسیار زیاد و مثمرتر بودن روزنامه‌های محلی را کمتر از هیچ کارگر اهل عمل نمی‌دانیم. اما نکته اصلی این نیست. نکته اینجاست که آیا نمی‌توانیم بر تفرقه و بدوی کاری، که با این وضوح در ۳۰ شمارهٔ روزنامهٔ محلی، در سراسر روسیه، طی دو سال و نیم مشهود بوده، فائق شویم؟ خودتان را به این کلام مسلّم ولی زیادی کلی دربارهٔ مفید بودن روزنامه‌های محلی بطور کلی محدود نکنید؛ بلکه شهامت داشته باشید که جوانب منفی آن را نیز که طی تجربهٔ دو سال‌ونیم گذشته بدست آمده، به صراحت بپذیرید. این تجربه نشان داد که در شرایط کنونی و در اکثر موارد، نشریات محلی در اصول اعتقادی‌شان بی‌ثبات هستند، فاقد اهمیت سیاسی می‌باشند، از نظر مصرف نیروهای انقلابی بی‌اندازه پُرهزینه‌اند، و از حیث تکنیکی تماماً غیررضایت‌بخش هستند (البته، منظورم تکنیک چاپ نیست بلکه تناوب و نظم چاپ است). این نقایص تصادفی نیستند؛ آنها نتایج اجتناب‌ناپذیر تفرقه‌ای هستند که از یک طرف چیرگی روزنامه‌های محلی را در دورهٔ مورد بحث توضیح می‌دهند، و از طرف دیگر به توسط همین چیرگی **پرورش** می‌یابد. این اساساً از قدرت یک سازمان محلی منفرد **خارج است** که بتواند روزنامه‌اش را به سطح یک ارگان سیاسی با حفظ ثبات اصول عقیدتی ارتقاء دهد؛ این در **قدرتش نیست** که مطالب کافی جمع‌آوری کند و با بهره‌گیری از آنها، بر کلیت حیات سیاسی ما نور بیافکند. استدلالی که معمولاً در حمایت از لزوم روزنامه‌های متعدد محلی در کشورهای آزاد می‌آورند این است هزینهٔ چاپ توسط کارگران محلی پایین است و نیز مردم بیشتر و سریعتر از خبرها مطلع می‌گردند. همانطور که تجربه نشان داد، در روسیه این استدلال **علیه** روزنامه‌های محلی حرف می‌زند. آنها نه تنها از نظر مصرف نیروهای انقلابی بی‌اندازه پُرهزینه هستند، بلکه بندرت اتفاق می‌افتد تا راه‌اندازی شوند؛ آن هم به این دلیل ساده که انتشار یک روزنامه **غیرقانونی**، هر قدر هم که کوچک باشد، به یک دستگاه مخفی عریض‌وطول نیاز دارد؛ درست مثل اینکه بخواهید یک کارخانهٔ بزرگ تولیدی راه بیاندازید، چون چنین دستگاهی را نمی‌توان در یک کارگاه کوچک سوار کرد. در خیلی از موارد، بدوی بودن دستگاه مخفی (هر کارگر اهل عمل از این نمونه‌ها بسیار زیاد سراغ دارد) پلیس را قادر می‌سازد تا از انتشار و توزیع یکی دو شماره بهره‌بگیرد، و به دستگیری‌های توده‌ای دست‌بزند که پیامد آن چنان پاک‌سازی وسیعی خواهد بود که

^{۲۶} رجوع شود به گزارش به کنگرهٔ پاریس، ص ۱۴. از آن موقع (سال ۱۸۹۷) تا بهار سال ۱۹۰۰، ۳۰ شماره از نشریات مختلف، در نقاط مختلف منتشر شدند... بطور متوسط، هر ماه، کمی بیش از یک شماره. لنین
^{۲۷} این دشواری بیشتر ظاهری است تا واقعی. در حقیقت، هیچ محفل مطالعاتی محلی منفردی وجود ندارد که این امکان را نداشته باشد تا کارکردی یا چیزی در رابطه با فعالیت سراسری روسیه را به عهده بگیرد. "نگو نمی‌توانم، بگو نمی‌خواهم." لنین

همه چیز باید مجدداً از سر گرفته شود. لازمهٔ یک دستگاه مخفی - که بخوبی سازمان داده شده - انقلابیونی است که بخوبی آموزش حرفه‌ای دیده باشند و نیز تقسیم‌کاری که پیگیرانه اجرا گردد، اما هردوی این پیش‌شرطها از حیث قدرت یک سازمان محلی منفرد بدور هستند، هر قدر هم که در همان لحظه قوی باشند. نه تنها منافع عمومی جنبش ما - بمثابة یک گُل (آموزش کارگران با اصول سوسیالیستی و سیاسی - بلکه منافع ویژهٔ محلی نیز از طریق انتشار روزنامه‌های غیر محلی بهتر تامین می‌شوند. این امر گرچه در نگاه نخست می‌تواند متناقض جلوه کند، اما در خلال تجربهٔ دو سال و نیمی که به آن اشاره شد، کاملاً به اثبات رسید. همه توافق خواهند داشت که اگر کلیهٔ نیروهای محلی که در انتشار ۳۰ شماره روزنامه دخیل بوده‌اند، برای انتشار یک روزنامه کار می‌کردند، می‌توانستند به آسانی شصت و حتی صد شماره منتشر کنند و نتیجتاً، و به بیان دقیق‌تر، همهٔ خصوصیات ویژهٔ محلی جنبش را کامل‌تر بازتاب دهند. این حقیقت دارد که رسیدن به چنین درجه‌ای از سازماندهی آسان نیست؛ با اینحال ضرورت آنرا باید برسمیت بشناسیم. هر محفل مطالعاتی باید در این باره بیندیشد و برای تحقق آن **فعالانه تلاش کند**، بی‌آنکه منتظر یک انگیزهٔ خارجی باشد، و یا گول محبوبیت و یا در دسترس بودن یک روزنامه محلی‌ای را بخورد که تجربهٔ انقلابی‌مان نشان داد که بخش اعظم آن وهمی بیش نبوده‌است.

و این واقعاً خدمت بدی است که پروپاگانديست‌ها در حق فعالیت عملی می‌کنند؛ و چون خودشان را نزدیک به کارگران اهل عمل می‌دانند، این توهم را نمی‌بینند و با استدلالی که بطور حیرت‌انگیزی توخالی و پیش‌پاافتاده است، اظهار می‌کنند که باید روزنامه‌های محلی داشته باشیم، باید روزنامه‌های ناحیه‌ای و هم روزنامه‌های سراسری داشته باشیم. البته در مجموع، همهٔ اینها ضروری هستند، اما وقتی که به راه‌حل یک مسئلهٔ مشخص تشکیلاتی برمی‌گردد، بدیهی است که زمان و شرایط باید در نظر گرفته شوند. آیا این دُن کیشوت‌مآبی نیست که **سوابودا** (شمارهٔ ۱ ص ۶۸) در مقاله ویژه‌ای تحت عنوان "برخورد به مسئلهٔ روزنامه‌ها" می‌نویسد: "به نظر ما چنین می‌رسد که هر محله‌ای با تعداد محسوسی از کارگران، باید روزنامهٔ کارگری خودش را داشته باشد؛ نه روزنامه‌ای که از جای دیگر وارد کرده باشد، بلکه کاملاً مال خودشان باشد." اگر روزنامه‌نگاری که این کلمات را نوشته از اندیشیدن به معانی آنها سر باز می‌زند، لاقلاً خواننده این سطور این کار را بجایش انجام می‌دهد. چه تعداد - اگر نه صدها - "محله" با تعداد محسوس از کارگران در روسیه وجود دارد؟ واقعیت این است که اگر هر سازمان محلی شروع به انتشار روزنامهٔ خودش کند، روش‌های آماتورستی ما ابدی خواهند شد! این پخش‌شدن‌ها، کار دام‌گستری ژاندارمها را چقدر تسهیل خواهند کرد؟ آنها بی‌آنکه "تلاس محسوسی" بخرج دهند، کارگران انقلابی محلی را در همان ابتدای فعالیت دستگیر و مسیر انقلابی واقعی شدن‌شان را سد می‌کنند. نویسنده ادامه می‌دهد: خوانندهٔ روزنامه سراسری روسیه علاقهٔ چندانی به تشریح بدرفتاری صاحبان کارخانه و "جزئیات زندگی کارگران در کارخانه‌های شهرهای مختلف - ولی نه شهر خودش" - نشان نخواهد داد. اما "برای سکنهٔ شهر اریول، خواندن اخبار مربوط به اریول خسته‌کننده نخواهد بود. او در هر شماره از روزنامه درمی‌یابد چه کسی را برای تنبیه بدنی گرفته‌اند و چه کسی را کشته‌اند، و [کلاً] از روحیه بالایی برخوردار خواهد شد." (ص ۶۹) مطمئناً خوانندهٔ اریولی روحیه بالایی پیدا می‌کند، اما پروازهای تخیلی خبرنگار ما نیز خیلی خیلی اوج برداشته است! او می‌بایست از خود می‌پرسید که آیا اهمیت دادن به چیزهای بی‌مورد از نظر تاکتیکی درست است؟ ما در قدردانی از اهمیت و لزوم افشاگری‌های درون کارخانه‌ها از کسی عقب نیستیم، اما باید بخاطر داشت که ما به مرحله‌ای رسیده‌ایم که مردم پترزبورگ خواندن اخبار مربوط به پترزبورگ را کسل‌کننده می‌یابند، آنهم در **رابوچایا میسل** پترزبورگ. اعلامیه‌ها و سائلی هستند که از طریق آنها افشاگری‌های کارخانه تاکنون انجام شده و در ادامه باید انجام شوند، اما باید بر کیفیت **روزنامه** بیافزاییم نه اینکه آنرا تا سطح یک اعلامیهٔ کارخانه‌ای پایین بیاوریم. آنچه ما از یک روزنامه انتظار داریم، "خُرده" افشاگری‌های خیلی زیاد نیست، بلکه

افشاگری‌های عظیم زندگی لعنتی کارخانه‌ای است، افشاگری‌هایی که مبتنی بر واقعیات زنده‌ای است که می‌تواند علاقه کلیه کارگران و کلیه رهبران جنبش را برانگیزد، و بطور واقعی بر دانش آنها بیافزاید، دیدشان را وسعت بخشد، و سرآغازی برای بیداری یک ناحیه جدید و کارگران حوزه‌های اقتصادی جدیدتر شود.

"بعلاوه، در یک روزنامه محلی، همه بدرفتاری‌های مسئولین اجرایی کارخانه و سایر مقامات می‌توانند در همان جا و همان زمان محکوم شوند. اما در مورد یک روزنامه عمومی [سراسری]، که دور از محل منتشر می‌شود، تا رسیدن خبر به روزنامه، خود واقعه در محل فراموش شده است. خواننده پس از دریافت روزنامه خواهد گفت: کی اتفاق افتاد؟ چه کسی آنرا بخاطر می‌آورد؟" (به نقل از همان صفحه). دقیقاً. چه کسی آنرا بخاطر می‌آورد! از همین منبع مطلع می‌شویم که ۳۰ شماره روزنامه طی دو سال و نیم منتشر شدند، و در شش شهر پخش گردیدند. یعنی بطور میانگین، یک شماره به ازای هر شهر، در هر شش ماه! و حتی اگر روزنامه‌نگار سبک‌سر ما برآوردش از بارآوری کار محلی را سه برابر هم می‌کرد (چیزی که در مورد یک شهر متوسط کاملاً غلط خواهد بود زیرا تقریباً غیرممکن است که بارآوری را به کمک روش‌های سرانگشتی ما به حد قابل ملاحظه‌ای وسعت بخشید)، آنوقت می‌توانستیم صرفاً یک شماره، هر دو ماه یکبار دریافت کنیم؛ بی‌آنکه شباهتی به "همان جا و همان زمان محکوم کردن" داشته باشد. اما کافی است که ده سازمان محلی جمع شوند و نمایندگانی را برای مشارکت فعال در سازماندهی یک روزنامه سراسری بفرستند، تا این امکان برای ما ایجاد شود که هر چهار هفته یکبار "محکوم" کنیم، آنهم در سراسر روسیه و نه بطور جزئی، بلکه تبهکاری‌های مهم و نمونه‌وار. هر کس که با وضعیت امور در سازمان‌های ما آشناست کوچکترین شبهه‌ای در این باره نخواهد داشت. تا آنجایی که به مچ‌گیری از دشمنان برمی‌گردد - البته اگر قصدمان جدی است و صرفاً گفتن عبارات زیبا نیست - این در توان یک نشریه غیرقانونی سراسری نیست. این کار را فقط می‌توان با یک اعلامیه انجام داد، زیرا زمان برای این چنین افشاگری‌هایی حداکثر یک تا دو روز است (که نمونه‌اش اعتصابات کوتاه‌مدت رایج، یا زد و خورد خشونت‌بار در کارخانه، تظاهرات و غیره است).

نویسنده ما ادامه می‌دهد: "کارگران نه تنها در کارخانه، بلکه در شهر نیز زندگی می‌کنند" و با این عبارت، با یک پی‌گیری سخت‌وسفت از جزء به کل می‌رود - که احترام خود بوریس کریچفسکی را نیز برمی‌انگیزد - و به مسائلی مثل انجمن‌های شهری، بیمارستان‌های شهری، مدارس شهری اشاره می‌کند و خواستار آن می‌شود که بطور کلی روزنامه‌های کارگران نباید به امورات شهری بی‌توجهی نشان دهند.

این خواست - که در خود عالی است - یک نمونه ویژه و زنده از آن انتزاعات پوچی است که مباحث مربوط به روزنامه‌های محلی غالباً به آن محدود می‌مانند. اولاً اگر واقعاً در "هر محلی با تعداد محسوسی از کارگران"، نشریاتی، آنهم با چنین اطلاعات مفصلی درباره وضعیت شهری منتشر می‌شدند - یعنی همان چیزی که **سوابودا** طالبش هست - در شرایط فعلی روسیه، این ضرورتاً به تمرکز بر سر مسایل پیش‌پاافتاده تنزل پیدا می‌کرد و به بیدارشدن آگاهی در باره اهمیت تعرض انقلابی به اتوکراسی تزاری در سرتاسر روسیه نمی‌انجامید، و موجب تقویت نهال‌های شدیداً خطرناکی می‌شد که ریشه‌کن نشده بلکه پنهان مانده یا موقتاً سرکوب شده‌اند؛ نهال‌های گرایشی که با آن گفته مشهور در باره انقلابیونی که خیلی زیاد از پارلمان ناموجود و خیلی کم از انجمن‌های شهری موجود سخن می‌گویند، شناخته می‌شوند. ما می‌گوییم: "ضرورتاً"، تا که تاکید کنیم **سوابودا** آشکارا تمایلی به این کار ندارد، بلکه برعکس آن را طلب می‌کند. اما نیت خوب کافی نیستند. برای بررسی امور شهری از چشم اندازی متناسب با کل فعالیت‌مان، نخست لازم است که این چشم انداز بوضوح ترسیم و سخت‌وسفت پایه‌گذاری شده باشد و نه فقط با استدلال بلکه با مثال‌ها متعدد، بنحویکه ثبات یک سنت را کسب کند. این هنوز با مورد ما فاصله زیادی دارد. با اینحال، این کار باید

نخست انجام شود، یعنی پیش از آنکه بتوانیم بخودمان اجازه دهیم که دربارهٔ مطبوعات وسیع محلی فکر یا صحبت کنیم.

ثانیاً برای واقعاً خوب و جالب نوشتن در بارهٔ امورات شهری، باید اطلاعات دست اول داشت - و نه دانش کتابی. اما بسختی بتوان در سراسر روسیه سوسیال دموکرات‌هایی را یافت که از چنین دانشی برخوردار باشند. برای اینکه بتوان راجع به امورات شهری و دولتی در روزنامه‌ها (و نه جزوات توده‌ای) مطلبی آورد، باید که مطالب تازه و متنوعی جمع‌آوری کرد و آنرا بقلم اشخاص توانا نوشت. و بمنظور گردآوردن و نگارش چنین مطالبی، باید که چیزی بیش از "دموکراسی بدوی" یک محفل بدوی داشته باشیم؛ محفلی که در آن همه افراد همهٔ کارها را انجام می‌دهند و خود را با فرزندم بازی سرگرم می‌کنند. ضروری است که جمعی از نویسندگان و خبرنگاران متخصص، و ارتشی از مخرهای سوسیال دموکرات که با دور و نزدیک ارتباط می‌سازند، و قادر به سردرآوردن از همه‌گونه "اسرار دولتی" هستند (اطلاعاتی که کارمندان دولتی روسیه اینقدر به آن می‌بالند و اینقدر آسان لو می‌دهند!)، و کسانی که قادرند به "پشت صحنه‌ها" نفوذ کنند، گردآورده‌شود - ارتشی از کسانی که باید بعنوان "وظیفهٔ رسمی" در همه جا حاضر باشند و از همه چیز سردر بیاورند. و ما، حزبی که علیه هرگونه ستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ملی مبارزه می‌کنیم، می‌توانیم و باید چنین ارتشی از افراد مطلع را بیاییم، گردهم‌بیاوریم، آموزش بدهیم، بسیج کنیم و روانهٔ کارزار سازیم. همهٔ این کارها هنوز لازمند که انجام شوند! در این راستا، در اکثریت قریب به اتفاق مناطق، نه تنها قدمی برداشته نشده بلکه حتی لزوم انجامش غالباً درک نگردیده است. اگر کسی در مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما، بدنبال مقالات، گزارش‌ها و افشاگری‌های جاندار و جالب پیرامون زدوبندهای بزرگ و کوچک - در عرصه دیپلوماسی، نظامی، کلیسایی، شهری، مالی و غیره بگردد، **وقتش را هدر می‌دهد؛** تقریباً هیچ چیز و یا چیزی بسیار اندک راجع به این مسایل وجود دارد.^{۲۸} به همین خاطر هم هست که وقتی کسی با کلمات زیبا و جذاب بسراغم می‌آید تا راجع به لزوم روزنامه "در هر محله، با تعداد محسوسی از کارگران"، بمنظور افشای تبهکاری‌ها در کارخانه، شهر یا حکومت حرف بزند، معمولاً از کوره درمی‌روم. چیرگی مطبوعات محلی بر مطبوعات مرکزی یا نشانهٔ فقر است یا تجمل. علامت فقر است وقتی که جنبش، نیروهایی را برای تولید در مقیاس بزرگ فراهم نکرده، هنوز در آماتوریزم گم‌وگیج مانده، و تقریباً تماماً در "جزئیات خرد زندگی کارخانه‌ای" غرق شده است. و علامت تجمل است زمانی که جنبش، وظیفهٔ افشاء و تبلیغ همه‌جانبه را کاملاً **آموخته** و در آن استاد شده، و انتشار روزنامه‌های متعدد محلی - در کنار ارگان سراسری - ضرورت پیدا کرده است. بگذاریم هر کسی خودش تصمیم بگیرد که در اوضاع فعلی روسیه، تفوق روزنامه‌های محلی حاکی از چیست. برای آنکه جایی برای کج‌فهمی نگذارم، من شخصاً خودم را به یک فرمولبندی دقیق در استنتاج محدود می‌کنم. تا به اینجا، اکثر سازمانهای محلی ما تقریباً منحصرأً به فکر انتشار روزنامه‌های محلی بوده، و تقریباً همه فعالیت‌شان را صرف اینکار کرده‌اند. این غیرعادی است؛ باید قضیه کاملاً برعکس شود. اکثر سازمان‌های محلی باید اساساً بفکر انتشار یک روزنامه سراسری باشند و همهٔ فعالیت‌شان را عمدتاً صرف اینکار کنند. تا وقتی که این کار انجام نشده، قادر نخواهیم بود حتی یک روزنامه - که قادر باشد از طریق آژیتاسیون

^{۲۸} به همین خاطر است که حتی نمونه‌های خوب استثنائی روزنامه‌های محلی نیز نقطه نظر ما را کاملاً مورد تأیید قرار می‌دهند. مثلاً یوزنی رابوچی (Yuzhny Rabochy) یک روزنامه عالی است که از تزلزل در اصول عاری می‌باشد. با اینحال نتوانسته تمایلات جنبش محلی را برآورده کند، آنهم بدلیل طولانی بودن فواصل انتشار و حملات گستردهٔ پلیسی. در عمل نشان داده شده که معرفی اصولی مسایل پایه‌ای جنبش و همچنین آژیتاسیون سیاسی گسترده‌ای که هم‌اکنون برای حزب ما عاجل‌ترین ضرورت است، در حد توان یک روزنامه محلی قرار ندارد. مطالب باارزشی در آن درج شده که ابداً جنبهٔ محلی نداشتند مثل نوشتهٔ مربوط کنوانسیون صاحبان معدن، و بیکاری و غیره. این مطالب برای سرتاسر روسیه لازم بودند، نه فقط برای منطقهٔ جنوبی. مشابه چنین مقالاتی در هیچیک از روزنامه‌های سوسیال دموکراتیک ما درج نشده اند. لنین

مطبوعاتی همه‌جانبه در خدمت جنبش باشد - راه‌اندازی کنیم. اما وقتی اینکار را کردیم، آنگاه بخودی خود، یک رابطه‌ی عادی میان روزنامه‌ی ضروری مرکزی و روزنامه‌های ضروری محلی برقرار خواهد شد.

در نظر اول ممکن است اینطور بنظر برسد که نتیجه‌گیری در مورد لزوم چرخاندن مرکز ثقل از فعالیت محلی به سراسری، شامل حال حوزه‌ی ویژه مبارزه اقتصادی نمی‌شود. در این مبارزه، دشمنان بلاواسطه کارگران، کارفرمایان منفرد و یا گروه کارفرمایانی هستند که سازمان یافتگی‌شان کوچکترین شباهتی به سازمان نظامی محض و قویاً متمرکز حکومت روسیه ندارد - یعنی همین دشمن بلاواسطه ما، در مبارزه سیاسی - که تا کوچکترین جزئیاتش توسط یک اراده واحد هدایت شود.

ولی مسئله این نیست. همانطوریکه بارها اشاره کردیم، مبارزه اقتصادی یک مبارزه صنفی است، و از اینرو ایجاب می‌کند که کارگران نه تنها براساس محل کار بلکه بر اساس صنف نیز متحد شوند. هر قدر که کارفرمایان ما، در کلیه اشکال شرکتی و سندیکایی، خود را سریعتر سازمان بدهند، سازمان‌یابی کارگران نیز برحسب صنف، به همان اندازه به ضرورت مبرم‌تری بدل می‌شود. تفرقه و آماتورسیم ما - به معنی واقعی کلمه - مانع ایجاد آن سازمانی است که لازمه‌اش یک بدنه واحد و سراسری، متشکل از انقلابیونی می‌باشد که قابلیت رهبری اتحادیه‌های کارگری در سراسر روسیه را داشته باشند. در بالا، سازمانی را که برای این مقصود لازم است، توصیف کردیم. و حالا در همین رابطه چند کلمه‌ای هم راجع به مسئله مطبوعات مان می‌افزاییم.

کمتر کسی است که روی لزوم تخصیص صفحات ویژه به مبارزه اتحادیه‌ای (اقتصادی)، در هر روزنامه سوسیال دموکراتیک شبه‌های بخود راه دهد. اما رشد جنبش اتحادیه‌ای ما را وادار می‌سازد که بفکر تاسیس مطبوعات اتحادیه‌ای بیفتیم. ولی به نظر ما - بجز در موارد استثنایی، در روسیه فعلی - عجالتاً صحبتی بر سر روزنامه‌های اتحادیه‌ای نمی‌تواند باشد؛ این نوعی تجمل است. خیلی مواقع ما حتی نان روزانه نداریم! آن شکل از مطبوعات اتحادیه‌ای که با شرایط فعالیت غیرقانونی ما تناسب دارد و اکنون نیز لازم است، **جزوه‌های اتحادیه‌ای** است. در این جزوه‌ها، مطالب قانونی^{۲۹} و غیرقانونی در باره شرایط کار در یک صنف معین، تفاوت‌هایی که در این مورد در نقاط مختلف روسیه وجود دارد، مطالبات عمده کارگران در هر صنف معین، ناکافی بودن قوانین تأثیرگذار بر صنف، در باره مثال‌های برجسته از مبارزات اقتصادی کارگران در هر صنف، راجع به مشکلات آغاز فعالیت، وضعیت حاضر و ملزومات سازمان اتحادیه‌ای و غیره باید که گردآوری و بطور سیستماتیک دسته‌بندی شوند. این چنین جزوه‌هایی باید

^{۲۹} در این رابطه، مطالب قانونی بویژه مهم هستند، و ما در امر جمع‌آوری و توانایی استفاده سیستماتیک از آن بویژه عقب هستیم. اغراق نیست اگر بگویم که حتی نمی‌توان یک جزوه در باره فعالیت اتحادیه‌ای صرفاً براساس مطالب قانونی نوشت، حال آنکه نمی‌شود اینکار را صرفاً براساس مطالب غیرقانونی کرد. وقتی که ما به گردآوری مطالب غیرقانونی از مسائل کارگران نفت می‌پردازیم، مثل همان چیزی که در **رابوچایا میسل** درج شده، بخش زیادی از تلاش انقلابیون را هدر می‌دهیم (کارگران قانونی می‌توانند بسادگی جایگزین او در این کار شوند)، و با این وجود هرگز مطالب خوبی هم به دست نمی‌آوریم. دلیلش هم این است که کارگری که غالباً فقط از یک بخش از یک کارخانه بزرگ اطلاع دارد و آنهم تقریباً همیشه از نتایج اقتصادی ولی نه از شرایط عمومی و استاندارد کار، نمی‌تواند به اطلاعاتی که کارمندان کارخانه، بازرسان، پزشکان و غیره در اختیار دارند، و در گزارشات روزنامه‌های کوچک و نشریات ویژه صنعتی، پزشکی، زمنستوها و غیره بطور پراکنده درج می‌شوند، دسترسی پیدا کند.

"اولین تجربه‌ام" - که هرگز تکرارش نخواهم کرد - را بوضوح بخاطر دارم. چندین هفته کوشیدم تا از کارگری که نزد می‌آمد راجع به کلیه جنبه‌های روابط کارخانه بزرگی که در آنجا استخدام بود "کندوکاش" کنم. حقیقت این است که با تلاش فراوان موفق شدم تا مطالبی برای شرح وضعیت کارخانه (آنهم فقط یک کارخانه!) فراهم کنم. در پایان مصاحبه، کارگر عرق پیشانی‌اش را پاک کرد و تبسم‌زنان گفت: "فکر می‌کنم اضافه‌کاری آسانتر از جواب دادن به سوالاتت باشد!" هر قدر که مبارزه انقلابی‌مان را پُرانرژی‌تر به پیش ببریم، به همان اندازه دولت بیشتر مجبور خواهد شد که بخشی از فعالیت اتحادیه‌ای را قانونی کند و به این ترتیب بخشی از بار ما را سبک نماید. لنین

که در وهله نخست، مطبوعات سوسیال دموکراتیک ما را از زیر بارِ کوهی از جزئیاتِ مربوط به اصناف - که صرفاً مورد علاقه کارگران یک صنف معین هستند - نجات دهد. ثانیاً این جزوات باید نتایج تجاربمان در مبارزه اتحادیه‌ای را ثبت کنند، مطالب گردآوری شده‌مان را که درحال حاضر بخاطر شکل انتشار اعلامیه‌ای و خبررسانی‌های متفرقه از دست رفته‌اند، حفظ نمایند و تلخیص کنند. ثالثاً اینها می‌توانند بمثابه راهنما مورد استفاده آژیتاتورها قرارگیرند، زیرا شرایط کار نسبتاً بطور آهسته تغییر می‌یابند، و مطالبات اصلی کارگران هر صنف فوق‌العاده ثابت است (برای مثال، مطالبات بافندگان واحد مسکو را در سال ۱۸۸۵ و واحد پترزبورگ در سال ۱۸۹۶ را مقایسه کنید). یک مجموعه گردآوری شده از این مطالبات و نیازمندی‌ها می‌توانند در مناطق عقب‌مانده و یا بین اقشار عقب‌مانده کارگران، تا سالها بمثابه یک کتاب آموزشی عالی مورد استفاده آژیتاتورهای مسایل اقتصادی قرار گیرند. مثالهایی از اعتصابات موفق در یک منطقه معین، اطلاعات راجع به سطح بالاتر زندگی، و بهبود شرایط کار در یک محل، کارگران سایر مناطق را به مبارزه مجدد و چندباره تشویق می‌کند؛ رابعاً سوسیال دموکرات‌ها، پس از شروع تعمیم مبارزه اتحادیه‌ای و به این طریق تقویت رابطه جنبش اتحادیه‌ای روسیه و سوسیالیسم، همزمان مطمئن خواهند شد که فعالیت اتحادیه‌ای ما در مجموع، بخش متناسبی - نه خیلی کم و نه خیلی زیاد - از فعالیت سوسیال دموکرات‌ها را بخود تخصیص دهد. یک سازمان محلی که رابطه‌اش با سازمانهای شهرهای دیگر قطع شود، درخواهد یافت که نگاه داشتن تناسب درست بسیار دشوار و گاهی حتی غیرممکن است (مثلاً رابوچایا میسل نشان میدهد که می‌شود تا به حد وحشتناک اغراق‌آمیز، به سمت تریدیونیونیزم پیش رفت). اما حفظ این تناسب برای یک سازمان سراسری متشکل از انقلابیون روسی که عاری از انحراف بر اصول مارکسیسم تکیه دارد، مشکل نخواهد بود